

خدایان یونانی نزدیک بوده‌اند بدست آوریم یعنی از سرچشمه فکر فلاسفه یونان که بیشتر شاعر بوده‌اند کسب فیض کنیم» .

با این عقیده وصول بذوره مجدد و بزرگواری ادبی و فرا گرفتن دانشی که قدمای یونانی در آن استاد بودند برای شعرا ضروری بود تا شعر از بازی با الفاظ رسته و سیله التذاذ معنوی و روحانی گردد. اینها معتقد بودند که سبک یانی که با این مقصود عالی‌سازگار آید باید پیچیده و دشوار باشد و سخن بزرگ و فلسفی را نباید بازبان مردم و کلمات عادی ادا کرد تا مقام فلسفه از عظمتی که دارد تنزلی نکند و دلیلشان نیز این بود که میگفتند قدمای فلاسفه هرگز مطالب خویش را ساده و بی‌پیرایه ادا نمی‌کردند و سخن را در پرده کنایه می‌پوشانیدند. خلاصه آنکه میگفتند شعر باید نمایندۀ الهام ذوقی و مظهر کوشش فکری آدمی باشد و آنچه ذوق قیاض ایجاد میکند اگر با فلسفه و عقل سلیم در نیامیزد شایستگی عنوان شعر نخواهد داشت . چنانکه جان‌دن<sup>۱</sup> پیشوای این طبقه که شرح وی بتفصیل خواهد رفت در اشعار خویش همین ترکیب و امتزاج را بکار برد.

وسیله دوم وارد کردن مباحث مذهبی در شعر بود ، طرفداران این روش یا عقیده افلاطون در باب شعر موافق بودند ولی میگفتند این رازی که شاعر باید مترجم آن باشد امراریست که در مذهب مسیح نهفته است و حقایقی است که اطلاع بر آن جز برای مردم دانشمند میسر نیست. اینان نیز مانند عرفا کلام ساده و روان را شایسته اشعار پر عمق و معنی نمیدانستند و در آثار خویش پیچیدگی بیان را رعایت میکردند تا حقایق بدست نااهلان نیفتد و بدست زنگی مست تیغ نداده باشند. چنانکه جارج هربرت<sup>۲</sup> و کرشاو<sup>۳</sup> با این سبک بسخن سرائی پرداختند ولی سبک آنان با عرفا تنها این تفاوت را داشت که با وصف پیچیدگی که در طرز بیان بکار میبردند و الفاظ

۱- John Donne

۲- George Herbert

۳- Crashawe

را آرایش بسیار میدادند بر روشنی و صراحت مقصود نیز همت میگماشتند.

در میان این دو دسته آزاد مردان<sup>۱</sup> یا کائوالرها که طرفداران سلطنت و مخالف با کرمول بودند از هر سبکی چیزی را تقلید میکردند و گاهی باقتفای آزدن اشعاری عرفانی میسرودند ولی در عمق معنی و عظمت اندیشه چنانکه باید استادی نداشتند و گاهی از هربرت پیروی کرده اشعار مذهبی انشاد میکردند که بی پایه اشعار صاحب سبک نمیرسد.

### جان دن

۱۵۷۸ - ۱۶۳۱

جان دن از خانواده کاتولیک و از طرف مادر بسر توماس مور نویسنده کتاب اوتاپیا (که شرح آن رفت) منسوب بود. وی در آغاز جوانی بمنظور وارد شدن در جرگه وکلای دیوان دادگستری در رشته حقوق تلمذ میکرد. اما در سال ۱۵۹۵ از این کار دست کشیده در جزو ملازمان ارل آواسکس<sup>۲</sup> بچنگک با اسپانیولیا رفت. در سال ۱۵۹۷ مسافرتی بجزایر تازه کشف شده جهان کرد و نتیجه سیاحت خویش را در کتابی انتشار داد. پس از بازگشت ب انگلستان بسمت نویسنده گی در خدمت یکی از محترمان موسوم به سر توماس اگرتون<sup>۳</sup> وارد شد ولی در سال ۱۶۰۱ بمناسبت آنکه بادختر ولینعمت خویش در نهانی پیوند زناشوئی بسته بود از خدمت اخراج گشته مدتی زندانی گشت و بابت شکستی بسیار روزگار گذرانید. در سال ۱۶۱۰ برای جلب توجه جیمز اول پادشاه انگلستان و بمنظور وارد شدن در خدمت دیوان کتبی در طرفداری از پادشاه بنگاشت و سال بعد برای خوش آمد ارل اوسمرست<sup>۴</sup> که از بزرگان انگلستان و مورد توجه خاص پادشاه بود و میخواست کونتس اواسکس را که شوهر داشت پس از طلاق بعقد ازدواج خویش درآورد در محاکمه از این طلاق طرفداری

۱- Cavaliers

۲- Earl of Essex

۳- Sir Thomas Egerton

۴- Earl of Somerset

کرد و همه معلومات قضائی خویشرا در پیشرفت این منظور بکار برد. اما همین قدرت بیان دست وی را از کار دیوانی کوتاه کرد زیرا جیمز اول توصیه سرست را برای رجوع شغل دولتی به دن نپذیرفت و چنین گفت: دن مردی بسیار دانشمند و واعظ و خطیب بسیار هنرمندی است و آرزوی من اینست که وی در سلک روحانیون درآمد و برای نیل باین مقصود از هر گونه مساعدتی که ضرور باشد فرو گزار نخواهم کرد. نظر پادشاه در مزاج دن تأثیر بسیار کرد و مانند برقی بردل وی تافته ویرا از کار دنیوی یکباره بیزاری داد. این بود که لباس روحانیت بتن کرد و از جهان مادی دست کشید. در آغاز کار پیشنمازی کلیسای مخصوص سلطنتی بوی وا گذار شد و چندی بعد ریاست روحانی ناحیه هانتینگدون شیرا بوی محول گشت و مالی چند در آنجا بسر برد. در سال ۱۶۱۷ زوجه وی فوت کرد و دن را بفراق ابدی مبتلا ساخت و ویرا چنان متأثر کرد که از مردم کناره گرفته در گوشه‌ای بعبادت پرداخت و گاهی نیز در این عزلت بساختن اشعار عرفانی همت فرمود. همینکه گذشت ایام زخمهای درون ویرا التیام بخشید و دن بار دیگر بدیدار مردم و مصاحبه با آنان رغبت نمود معلوم شد که تنهایی و ریاضت همه خاشاک خودبینی و هواپرستی را در وی سوخته و روحانیت و معنویتی عظیم بوی بخشیده است و این تزکیه و صفا از مواعظ و خطب دلپذیر وی آشکار گشت. در سال ۱۶۲۱ تولیت و ریاست کلیسای معروف سن پول را که از مقامات بسیار بزرگ روحانی انگلستان است بوی محول کردند و تا آخر عمر این سمت را دارا بود تا آنکه بسال ۱۶۳۱ دیده جهان بین فرو بست.

آثار ادبی دن - این سخن گستر چیره زبان نخستین کسی است که عشق و عوالم آنرا از پیرایه‌هایی که در قرون وسطی بآن بسته بودند آزاد ساخت و آنهمه دروغ و گزافه و شرابطی را که برای عشاق مقرر ساخته بودند برانداخت و برای فهم رموز شیفتگی و ششناقی به تجزیه و تشریح عواطف و امیال آدمی همت گذاشت. چنانکه در یکی از مراثی خود در همین مورد میگوید:

اگر عشق را که مفسور و طبیعی آدمی است صفتی ملکوتی بشناسیم و در مدح آن مبالغه کنیم.

خطا کرده و از آدمی اهریمنی دهشتناک ساخته ایم.

آیا اگر گوساله‌ای بصورت آدمی درآید، هر چند که چهره انسان زیباتر از رخسار گاو باشد،

آن گوساله آدمی صورت مایه وحشت نخواهد بود؟ انسان فرشته سیرت و ملکوتی صفت نیز چنین است.

از این روی دن کوشش میکرد تا مانند دانشمندان راز طبیعی میل و علاقه انسان را دریابد و طبعش از مجامله‌های درباریان بلکه الیزابت برتافته ویرا بنظم هجوهای تند نسبت بسنخ فکر آنان تعریض میکرد. چنانکه در برابر مدایحی که شعرای درباری درباره الیزابت میساختند و ویرا بفرشتگان و گاهی بملکه پریان مانند میکردند میگفت که الیزابت از آنجا که زن است و جانی دارد در بسیاری از جهات بگرگان و ماهیان و گنجشکان شبیه‌تر است. اما این همه فکر را که در اوایل سده هفدهم در ذهن شاعر انگلیسی گذشته است نباید با کشف معروف داروین اشتباه کرد، زیرا داروین در سده نوزدهم انسان را از نظر جانورشناسی مورد تحقیق قرار داده و دن سالها پیش از وی زن را از نظر غرائز و آرمانهای وی بمقام آزمایش درسیاورد و میگوید: زن خود یک کتاب مشکل فلسفی است و آنانکه عمری را در شناختن طبع و روح زنی صرف کرده‌اند در پایان زندگانی معلومشان گشته است که از اسرار روح وی چیزی آنان را معلوم نگشته است.

این جمله آغاز اختلاف نظر بزرگی است که در طرز بیان احساسات بین قدما و مردم روزگار امروز پیش آمده است، چنانکه عشق و تعلقات خاطر از همه پیرایه‌هایی که بر آن می‌بستند و آنرا با درویشی و انگشت‌نمائی و ملامت مترادف میشناختند آزاد گشته اسری طبیعی و اعتیادی گردید. اما تأثیر این افکار نو در شعر چندان

خوش آیند نبود زیرا با آنکه روح صمیمیت و راستی را در شعر میدمید پرهیزگاری و عفاف و پرده پوشی را در بسیاری از نکات دقیق از بین میبرد و انسان را در بیان نیات خاطر مطیع احساسات و عواطف میساخت که هرچه برزبانش آید بنگارد و پرده شرم را ببرد.

دن نیز از این عیب آسوده نبود زیرا اشعار وی از شهوت پرستی و خشم و نفرت و یأس لبریز است و مانند آنست که بر مطیع ساختن احساسات خویش قادر نیست و هرچه بنظرش میآید و خاطر بدان توجه میکند بدون درنگ و میلۀ ابراز نیات و تعلقات نهانی وی میشود و هرگز با ارتباط و تناسب بین مشهودات و افکار خویش علاقه ندارد، اما چون آدمی دانشمند و خردپژوه است کوشش میکند تا به نیروی منطقی یک وجه شباهتی بین آنها پدیدآورد و این کوشش ویرا از اصل منظور دور ساخته اغلب ویرا در خم کوچه ها سرگردان میگذارد و از شاهراه منحرف میکند.

دن بغزلسرائی چندان میل نداشت زیرا غزل را وسیله کار شاعران درباری زمان ملکه الیزابت دانسته و برای گنجائیدن مقاصد عالی سزاوار نمیشناخت و نمیخواست خود را با قالبی که حدودش معلوم و معین باشد مقید سازد. از همین روی بمتنوی بیشتر رغبت داشت تا برای بیان منویات بیشتر مجال و آزادی داشته باشد و این طرز بیان که هیچگونه وحدت فکری در آن نبود پیش وی چندان نادلپذیر نبود زیرا از استعارات و مضامین و قوافی معین و معلوم که هر یک با جمله هائی مخصوص تناسب داشتند بستوه آمده میخواست بجای آنکه قافیه ای اندیشیده باشد و در تنگنای آن گرفتار آید روح را آزادی و عنان گسیختگی بخشیده طفلان خیال را از قید و بند آزاد سازد و همه منظورش آنکه اشعار وی آئینه افکار و منویات درون باشد و در آن آئینه، راز آفرینش و طبیعت را مطالعه کند<sup>۱</sup>

۱- دن پامولانا جلال الدین محمد از جهات بسیار سزاوار مقایسه است؛ چنانکه هر دو از عالمان دین و کلام بودند و برق عشق بر هر دو تانتن گرفته مجذوب تجلیات آن شدند. بقیه پاورقی در صفحه بعد

از خامه دن در ایام جوانی که آتش عشق در دل وی زبانه میکشید چند هجو مفصل و چندین سرثیه و قطعات غنائی فرو چکیده است و در همه این آثار یک نحو تنیدی وحدت و التهایی است که بر هیچ چیز ابقاء نمیکند و تروخشاکی را از آتش خشم خویش میسوزاند. گاهی نیز مانند آنکه طوفانها در نهاد وی آرام گرفته است نرم و بارقت و لطف میشود اما در همین رقت و لطف نیز یکنوع تازگی است زیرا دسی بیش درنگ نمیکند و باز طایر فکر سرکش وی سر رشته را از کف وی میریاید. گاهی نیز سخن از زبان دیگران میگوید و رویهم اشعارش مایه طغیان فکر و اضطراب و خلیجان ضمیر آدمی است و در نغمه او آن نرمی و شیرینی که فکر خسته را آرامش دهد و زنگ اندوه را از دل بزداید نیست. دن مانند آنست که هیچ چیز را ساده و عریان نمی تواند دید چنانکه در عشق و دل بستگی به زن و معشوقه از عالم مادی و محسوس در گذشته بجهت های دیگر و عوالم نامعلوم سیر میکند که فهم کیفیت آن برای خواننده دشوار است.

در هنگام پیری دن همه ذوق خویش را بسرودن اشعار مذهبی و عرفانی معطوف ساخت و آنچه از پیر و استاد شنیده یا در کتب مطالعه کرده بود در آنها بکار برد و هر چند این آثار تا درجه ای از حیث موضوع یک نواخت است اما هر بیتی از این آثار عرفانی پر هیچان از احساسات گوناگون مانند پشیمانی و ترس و امید و عشق لبریز است و آدمی را بخواننده می شناساند که روح وی دچار تشنگی بزرگی است و می خواهد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

هر دو بمضامین و محسوسات از نظر لطف و زیبایی مفهوم یا چیز مشهود توجهی نداشتند بلکه هر مضمونی را وسیله ابراز بیات عرفانی خویش قرار میدادند. هر دو خویشتن را از قید و بند توانی آزاد خواسته و اهمیتی بصحت الفاظ نمیدادند. و کلمات عامیانه و غیر مستعمل و دارج را بدون ذره ای اندیشه هر کجا لازم میشد بکار میبردند و نمی خواستند جریان افکار آسمانی خویش را دقیقه ای برای پیدا کردن قافیه متوقف سازند و هر دو میگفتند:

قافیه اندیشم و دلدار من      گویدم میندیش جز دیدار من

بهر وسیله که بدست آید این عطش روحانی را فرو نشاند. اما روح منقلب وی بان  
وصالی که آرمان اوست نمیتواند رسید ، زیرا در عین آنکه خویشتر را در کبریائی خداوند  
فانی ساخته است ، سبکسری ها و مجازپرستی های ایام جوانی خویش را از خاطر نبرده  
و مانند آنست که روح وی از تسلیم و آسایشی که سلازم آن تسلیم است برخوردار  
نیست . هر چه هست در غزلهای عرفانی کمتر کسی پبایه وی رسیده و دست هیچ  
اندیشه را توانائی وصول بان درجه معرفت نیست .

بسیاری از آثار مفصل دن بدون طرح و نقشه است و افکار گوناگون بی آنکه  
به تنظیم و ترتیب درآمده باشد در آنها گنجانیده شده است ، اما در منظومات کوتاه و  
غزلهای وی چیره دستی و هنرنمایی ذوق بسیار آشکار است و رویهم از لحاظ شاعری  
آثارش یک دست نیست و معایب ناپسند و محسنات شگفت انگیز در آنها بسیار است  
چنانکه از یکسوی صراحت بیان و بی پروائی وی در ادای مقاصد و قدرت منطقی وی  
مایه اعجاب است و از سوی دیگر گاهی فکرهای آسمانی را با افکار پلید خاکی  
درهم می ریزد و مضمون های زننده و زشت را برای روشن ساختن اندیشه های بزرگ  
بکار میبرد و خواننده را در تشخیزی درجه استادی خویش بسرگردانی دچار میکند .

### منتخبی از آثار دن

اگر شهاب ثاقب در آنگاه که پهنه فلک را درمی نوردد بچنگ توانی آورد ،  
اگر ریشه درختان تناور را برای کودکان از دل خاک بیرون توانی کشید ، هر گاه  
معلومت گشت که این همه سالها که پشت سر یکدیگر میگذرند در کجا آرامش  
میگیرند ، اگر دانستی که سم دیوان را که کوتاه میکند ، و پری دخترانیکه نیمی  
مانند آدمیان و نیمی بشکل ماهیانند چه نمه ای مینوازند ، یا کدام دارو برای زگر  
نشدن زخم حسد سودمند است . در آنصورت بیتوانی از نسیمی که بوی وفای یاران  
در آن باشد برای من خبر آوری .

اگر تقدیر تو آن باشد که مناظر عجیب جهان را بنگری و هرچه نادیدنی است تماشا کنی ، برو و ده هزار شبانه روز در این گیتی بسیر و سیاحت پرداز و آنقدر جهان گردی کن تا برف پیری برسوی تو باریدن گیرد . روزیکه از این سفر دور و دراز بازگردی و از شگفتی ها که دیده ای برای من قصه ها فرو خوانی میدانم سوگند یاد خواهی کرد که در هیچ شهر و دیار زنی را نیافته ای که در وفا استوار و در دل تنوازی پایدار باشد .

اگر چنین زنی را یافتی نشانی ویرا بمن بازگویی ، تا من عذاب سفر برخویشتن هموار ساخته بزیارت وی بشتابم . اما نمیخواهم این خبر را پیش من آوری . چرا که من گامی برای رسیدن بوی پیش بر نخواهم داشت . زیرا اگر چنین زنی همسایه دیوار یدپوار من باشد و روزیکه تورا باوی دیدار افتاد در وفای وی جای سخن نبوده و تا تو خبر آن نادره را بمن بنویسی طبعش دیگرگون نشده باشد ، باز پیش از آنکه یکک یا دو سخن بر لب من بگذرد ویرا پیون و نامهربان خواهم یافت .

### برتری بعد از قرب

-۲-

ای فراق جانگداز ، هنگام آنست که از من کلمه ای بستیزه نسبت بنیرومندی خویش بشنوی ، و تو ای دوری و مهجوری ، هرچه میتوانی در دیگر گونه ساختن حیات عشاق بجای آر ، زیرا دل های صافی و منزه در بعد بیکدیگر راهی بسیار نزدیک دارند و گذشت ایام را در آنها تأثیری نیست .

آنکس که دلبندی وفادار دارد بوستانی از عشق ویژه اوست که سرد و گرم ایام و گردش روز و شب و نهیب مرگ و فنا را در آن راه نیست . پیش دل هائی که در دوستی پایدارند بعد خود یکک نوع قربی است و مانند آنست که زمان در برابر آنان از جنبش و تکاپو باز می ایستد .

آنگاه که عشق وی در حافظه من جای گرفته است حواس ظاهری من بیشتر



در درك زیبائی وی توانائی دارند و از لطف و اعتدال و تناسب زیادتر بهره‌مند میگردند چنانکه آنکس که گنجی نهفته دارد از نهان کردن آن بیشتر لذت میبرد تا آنکه محتویات گنج را پیش روی ریخته است تا از آبداری هر گوهری جدا گانه مسرت و فرحی بچنگ آرد .

در مهجوری سودی دیگر نیز هست و آن اینکه مرا این میسر خواهد بود که دور از رقیبان ، ویرا در گوشه‌ای از خیال خویش بنشانم و در آنجا بی زحمت اغیار ویرا در آغوش کشیده هر چه می‌خواهم بر آن چهره تابنده بوسه زنم و از وصالش برخوردار گردم و هرگز از گم شدنش هراسان نباشم .

### مرگ

-۳-

ای مرگ ، این همه بر خویشتن غره مباش زیرا با آنکه آدمیان تو را توانا و هول‌انگیز می‌شناسند در حقیقت چندان پر سخافت و نیرومند نیستی و آنانرا که می‌پنداشته‌ای زبون سر پنجه خویش می‌سازی هرگز نمی‌برند . مرا نیز هرگز نمی‌توانی معدوم ساخت . ما از خواب و آرامشی که از تو نموداری هستند شادمانی بسیار می‌بریم ؛ پس از تو که از آنها برتری ما را شادی و فرحی بیش از اندازه تواند بود و آزاد مردان برای وصول بتو پرواز خواهند کرد مگر استخوانهای کوفته خویش را آسایش بخشند و روح نو مید و درمانده را از گزند مکاره آسوده کنند .

ای بیچاره مرگ ، تو بنده تقدیر ، تصادفات زمانه ، و مضع اراده پادشاهان ستمگر و مردم دست از جان شسته‌ای و همواره جلیس و همکاسه با زهر و جنگ و مرضی ، وافیون و مسحر نیز با تو در خواب کردن برابر و از تو مهربان تر و سبک دست ترند . چون چنین است این همه کبر و غرور چیست ؟ خوابی سنگین ما را فرا می‌گیرد و پس

از آن بیداری جاودان که در آن تو را راه نیست ما را پذیره خواهد بود. که مرگ خود مردنی و فناشدنی و حیات ابدی و سرمدی است.

جان کلیولند<sup>۱</sup> ۱۶۲۳-۱۶۵۸ - کلیولند از کشیش زادگان بود و پس از آنکه تحصیلات مقدماتی را پایان رسانید بدانشگاه کامبریج وارد شده و در آن دانشگاه با جهد و کوششی فراوان بکسب اسرار هنر پرداخت، دیری نگذشت که از نظر هوش وافر و استعدادی که داشت مورد توجه و لطف استادان خویش واقع گشته و پس از ختام تحصیلات بعضویت دانشگاه مفتخر گردید. اما این افتخار را از وی گرفتند و ویرا از عضویت آنجا اخراج کردند زیرا در ایام جنگهای داخلی از چارلز اول طرفداری میکرد، چنانکه بمجرد اخراج از کامبریج در سلک ملازمان چارلز درآمده مورد توجه وی واقع گشت و بحکومت شهر نیوارک منصوب گردید. پس از این واقعه کلیولند همه هوش و ذوق خویش را بساختن هجوهای زننده درباره اعضاء پارلمان و مخالفین پادشاه صرف کرد. در سال ۱۶۴۶ در نتیجه همین حملات شدید از شغل خویش منقصل گشت و به تنگنستی افتاد. سلطنت طلبان مدتی از وی دستگیری کردند عاقبت بجرم اینکه ممکن است روزی ذوق و استعداد خویش را بمخالفت با کرومول متوجه سازد در سال ۱۶۵۵ بزندان افتاد ولی کرومول ویرا در اثر نامه بسیار مؤثری که از زندان نگاشته بود آزاد ساخت و شاعر هجوسرا پس از اندک مدتی درگذشت. در شعر، کلیولند با بهام و پیچیدگی مضمون بسیار شیفته بود و همین عیب که بسیاری از دانشمندان دوره بعد را بانتقاد از آثار وی و ادار ساخت در زمان خودش مایهٔ اشتهار و معروفیت وی گردید و مردم با رغبت بسیار آثار ویرا مطالعه میکردند مگر از زیر آنهمه ابهام و تعقید مقصود ویرا درک کنند و از این رهگذر خویش را از فضیلهی زمانه بشمارند.

کلیولند در اشعار خودش مضامین بسیار دارد ولی هرگز مضمون را درست ادا نمیکند و نکته نیمه تمام را رها کرده بمضمونی دیگر میپردازد. این عیب بتدریج مایه کسادی رونق شعرای عارف مسلک انگلستان که همه از مقلدین وی بودند گشت زیرا پیروان وی همه چیز را فدای مضمون سازی کردند و گاهی برای آنکه سخن تازه‌ای پیدا کنند تعبیّرات مضحک و نادلپسند را در آثار خویش بکار میبردند. باوصف اینهمه از زیر پرده ابهام، ذوق لطیف و درخشان این شاعر گاهی جلا و فروغی دارد و روح ساده و سرشت پاک وی از خلال سطوری که از وی بیادگار مانده هویدا است.

### شاعران مذهبی

جارج هربرت - ۱۵۹۳ - ۱۶۳۳ چنانکه گفته شد دسته دیگری از شعرای این دوره عقیده داشتند که برای رونق دستگاه شعر و آزاد ساختن آن از آنهمه مدهنده و چاپلوسی و رسوائی که در زمان ملکه الیزابت رسم شده بود، باید شعر را وسیله بیان نکات دقیق مذهب مسیحیت و تزکیه باطن شنوندگان قرار داد. پیشوای این دسته جارج هربرت است. این شاعر نیز از شاگردان دانشگاه کمبریج است. وی پس از ختام تحصیلات در جرجه ملازمان جیمز اول پادشاه بامید وصول بمناصب دیوانی روزگار برد. دیری نگذشت که جیمز اول درگذشت و نجبائی که در دربار به پشتیبانی آنها دلخوش بود نیز بدرود زندگی گفتند و شاعر در آن میان تنها وبدون حامی مانده از معاشرت و مصاحبت باتوانگران محتشم افسرده گشت و روح وی از زرق و فریب آن عاصی شد و خاطرش از آن طرز زندگی نژند گردید، سخن سرای درباری آسایش معنوی را بر تنعمات مستعار ترجیح داد و بر آن شد که بقیه عمر را بعبادت و خداپرستی گذرانده استعداد ادبی خویش را در راهنمایی مردم به یزدان شناسی صرف کند و خالق را برستی و تقوی و عفاف هدایت نماید. پس از مدتی که بانفس خویش در مجادله بود عاقبت در سال ۱۶۳۰ بخدمت کلیسا وارد شد و پیشوائی روحانی شهر کوچک

بمرتون<sup>۱</sup> را پذیرفته از پایتخت بیرون رفت و در همان شهر کوچک معتکف گشت تا در سال ۱۶۳۲ بسرای جاودان رحل اقامت افکند.

**آثار هربرت** - آثار هربرت مانند اشعار دوست وی جان دن جزو اشعار عرفانی بشمار است اما باین تفاوت که دن همواره در پی ابهام است تا با شعر و مباحث عرفانی سازگارتر آید ولی هربرت آدمی ساده و بی پیرایه است و آنچه از خامه وی بر صفحه میآید از لطف و سادگی و صراحت برخوردار است. وی چنانکه خود میگوید در آغاز شاعری که به بیان مباحث مذهبی میپرداخت در پی آن بود که «لغات غیر مانوس و مضامین بدیع بکار برد و با استعارات و تشبیهات پیچ در پیچ اندام معانی را زینت بخشد». اما وجدان وی باین هنرتمائی راضی نمیشد و بوی میگفت:

این همه تظاهر و رنگ و نگار تو را از حقیقت دور میکند.

در عشق و دل بستگی که ناگهانی پیش آید و چنانکه هست نگاشته گردد شیرینی و لطافتی است.

تو آن شیرینی را بنغمه درآر و از زحمت بیهوده پرهیز دار.

از این روی هربرت همواره در پی ساده نویسی بود و هرگاه مضمونی بدیع یا تشبیهی دلکش بنظرش میآمد بدون اینکه توجه بدان ویرا از اصل منظور منحرف سازد آن مضمون را در اشعار خویش بکار میبرد و چنانکه اگر کسی پرده‌ای زیبا برای نمازخانه وی هدیه میآورد هربرت آن هدیه را می پذیرفت ولی در هنگام رازگویی با خداوند چشمش بدان پارچه گرانبها خیره نمیگشت، همانطور مضامین تازه و لطیف نیز ویرا از قصدی که داشت دور نمی ساخت. ساده آنکه هربرت آدمی متعصب و خرافاتی نبود و از آنچه مایه شیرینی کلام و لطف سخن است پرهیز نمی کرد، نهایت هرگز دل برنگ و نگار زندگانی نبسته و غبار تن را حجاب چهره جان نمیخواست. هربرت بهور و اوزانی را که غزل سرایان پیش از وی بکار برده بودند پذیرفته و بدون

آنکه در پی اختراع بحر یا روشی تازه باشد همان بحور واوزانی را که دیگران برای بیان عشق سجازی داشتند در بیان عشق حقیقی وپرستش خداوند پذیرفت. این همه سادگی که ازهرآلایش بری و منزه است و درغزلهایی که بنام «پرستش نامه» ساخته هویدا است کلام ویرا تأثیری مخصوص بخشیده است.

### منتخبی از آثار هربرت

#### با کداحنی

ای روز خجسته که با همه زیبایی و آرامش و فروغ پدید آمده و حجله زناشوئی زمین و آسمانی ، همینکه شب فراز آید شب نم بر مرگ تو گریستن آغاز خواهد نهاد و بر ماتم تو اشک ها خواهد بارید زیرا تورا ناگزیر شربت مرگ باید چشید.

\* \* \*

ای سوری لطیف که نگهت تند و کستاخ تو آب در دیده آنها که تورا خیره بنگرند میاندازد. ریشه تو همواره زیر زمین و مقیم گور سرد است تا روزی چند بگذرد و تو بچنگ اجل گرفتار آئی ، تورا نیز از مرگ چاره نیست.

ای بهار شاداب و خندان که خداوند روزهای درخشان و گلشای رنگارنگی و به گنجینه ای مانند ای که در آن همه اشیاء گرانبها و دلپسند را پهلوی یکدیگر چیده باشند و چشم بیننده همه جا دلربائی و لطف مشاهده کند. ای بهار ، همین نعمه من که در خزان زندگی سرانیده میشود در گوش تو فریاد میزند که این همه لطف و زیبایی تباه شدنی است و درد مرگ را هرگز درمان نتوان نمود.

\* \* \*

در این جهان زندگانی، تنها روح مؤمن و پرهیزکار، مانند درختان تناور  
 زنده جاوید است و اگر جهانی مانند هیزم خشک بسوزد، این درخت سوسبز و خرم  
 است زیرا از خاکستر وی نهالی دیگر خواهد رست و زمین از نعمت وی هرگز تهی  
 نخواهد ماند.

-۲-

### رسمان ایمان

روز نخست که خداوند آدمی را خلق فرمود، صراحی لبریز از مواهب و عطایا  
 نزدیک خویش داشت. فرمود گاه آنست که آنچه در این صراحی هست بروی نثار  
 کنیم و همه دارائی و غنای جهان را گرد آورده بوی به بخشیم.

\* \* \*

نیرو و توان نخست بوی موهبت شد. آنگاه زیبایی، خرد، نیکنامی و مسرات  
 حیات را بوی عنایت کرد. وقتی صراحی تقریباً تهی گشته بود خداوند درنگی فرمود  
 و در ته آن جام قطره‌ای که «نعمت آسایش» بود ناریخته ماند.

\*

خداوند فرمود اگر این درگرا نبها را نیز بوی عنایت فرمایم، بجای آنکه مرا  
 ستایش کند بنده مواهب و عطایای من خواهد گشت و در طبیعت آسایش خواهد  
 گرفت و برین که خالق طبیعتم ناسپاسگزار خواهد شد و خود و طبیعت را دچار تباهی  
 خواهد ساخت.

\* \* \*

پس سزاوار آنست که از همه نعم من بهره‌مند باشد، اما بیقراری و ناآسودگی نیز باوی همراه گردد. از گنج آکنده برخوردار باشد ولی از نعمت عاقبت بی‌نصیب بماند تا اگر خیر محض ویرا بمن نزدیک نتواند ساخت بیقراری و خلجیان خاطر او ویرا بمن بازگرداند.

هنری وان<sup>۱</sup> ۱۶۲۱ - ۱۶۹۵ وان از شعرای گمنام است ولی گویا تحصیلات خویش را در دانشگاه اکسفورد پایان رسانیده و بلندن رفته باشد. این مرد مدتی بخاطر عقیده و ایمانی که بمقام سلطنت و مصونیت پادشاه داشت در جرگه سپاهیان چارلز اول درآمد و با کرومول به پیکار پرداخت. همینکه آفتاب اقبال آن پادشاه فرو خفت از سر بازی دست کشید و بازمایش در علم طب و علوم طبیعی پرداخت و از این راه شهرت یافت. اما این پزشک طبیعی خندان و ظریف و روحی مغرور داشت که در برابر مردم مستطیع یا دیوانیان نیرومند سر بتعظیم و اطاعت فرود نمی‌آورد.

وان در جوانی از سبک جان‌دی پیروی میکرد و اشعاری با همان طرز می‌ساخت دیری نگذشت که از پیروی دن سر باز زده مقلد سبک کلیولند گشت و با بهام و بیچدگی معانی اشعار چنانکه شیوه این استاد بود شیفته گشت. اما شاگرد سبک سر با این استاد هم نساخت و بشیوه هربرت گرائید و چنانکه خود در مقدمه یکی از منظومات خویش میگوید در طرز فکر و تحقیق در مراتب عرفان خود را مدیون وی میشناسد. با این همه راستی آنست که اشعار هربرت در روح «وان» تنها بمنابیه محرك و مشوقی است که طبع ویرا افروخته‌تر ساخته است و گرنه در سخن وی اثری دیگر است و در کلامش نسبت بگفتار هربرت تفاوت بسیار است.

وان معتقد بود که در همه اجسام از جماد و نامی و حیوان روح یا سرشتی تأثیر پذیر است و این سرشت‌ها جزوی از سرشت یا نهاد تأثیر پذیر کیهان بزرگ است

که خداوند کبریائی خویش را بوسیله آن بجهانیان میرساند ، پس طبیعت که خود شاعر نیز جزوی از آن است مظهر و جلوه گاه یزدان است و درك زیبایی یا پرستش آثار صنع آدمی را بخدا شناسی راهبر است . نهایت آنکه هرچه فکر و وهم موجودات نیرومندتر میشود آن سرشت تأثیرپذیر که در همه چیز هست از فروغ و تجلی خویش خواهد کاست . از همین روی از اینکه خداوند ویرا بشری خلق فرموده غمناک بود زیرا میگفت عواطف و احساسات بشر و تاب اندیشه او آن سرشت تأثیرپذیر را در پرده عادات پوشانیده و از لطف و عظمت آن کاسته است . چنانکه در منظومه ای میگوید :

خداوندا ،

اگر مرا ستاره ای فروزان یا قوس قزحی خلق فرموده بودی ،  
 هرچه از من نور و فروغ باطراف پراکنده میگشت ،  
 از سرچشمه نور که در نهاد من بود چیزی کاستی نمیگرفت ،  
 اما اینکه که انسان خلق شده ام  
 هرچه بیشتر اندیشه میکنم پستی و ناچیزیم بیشتر است .

بنابر همین نظر وان در کودکی که زمان بی خبری و نادانی آدمی است جمال و عظمت میدید و طفل یک روزه برای دیدن آثار صنع از دوشیزه ای طنز بیشتر عقل و هوش از وی میربود . رویهم رفته وان را شاعری میتوان گفت که هرگاه ذوق و احساساتش ملتهب و متأثر گردد سخنانی جاودانی بر لب وی میگردد ولی این التهابات نادر اتفاق میافتد و در حالت اعتیادی اشعارش آن ابهت و گیرندگی را که ویژه هربرت است ندارد .

متنخبی از اشعار وان

گوشه انزوا

خرم آن روزگاران نخست که در خردی و کودکی سرا فروغ و صفای فرشتگان



آسمان بود. آن روز که هنوز جهان را نمی شناختم و از این میدانی که برای مسابقه حیات ثانوی من نهاده شده آگاهیم نبود. در آن زمان روح من فکری جز آنچه برشت پاک آسمانی آنرا بپذیرد نپاموخته بود و هنوز مرحله‌ای چند از عشق و شیفتگی کود کانه فراتر نرفته بودم. وقتی از این مسافت بسیار اندک بعقب مینگریستم پرتوی از چهره نابناک خداوند بمن می تافت. هرگاه ابرهای زواندود کنار افق یا گلی درخشان روح کنجکاو مرا بخوبیستن خیره میساخت سایه و روشنی از جهان خلود پیش چشم من پدید میآمد.

پیش از این، زبان من افکار گناه آلود مرا بقالب الفاظ درسیآورد و اسرار هنر، احساسات و مشاعر مرا تیره و پلید میساخت. اما در همه این احوال در زیر این پیرایه خاک و جهان تن اشعه تابناک جهان باقی و فنا ناپذیر مرا دمساز و دستیار بود.

چقدر آرزومندم که باز از همین راهی که طی کرده‌ام بازگردم و در آن خطی که گام مینهادم مفرکنم. هر دم تا بار دیگر بدان دشتی که روز نخست کاروان من از آنجا عزم رحیل بدین سرای کرده بود برسم و باز روح من آن شهر پر از نخل و تاک را که در عالم کودکی پیش چشم خویش میدید تماشا کند.

اما دریغ که روح در این توقف متمادی سست تعلقان جهانی گشته و نمیتواند با گامهای ثابت و غیر لرزان این راه دور و دراز را گزاره کند! برخی از مردم شیفته آنند که هر آن گامی بجلو بردارند و قدمی بیشتر بروند، ولی من عاشق بازگشتم و آرزوی من آنست که این مراجعت را ادامه دهم تا آنگاه که این تن خاک میشود راضی و مسرور باشم و چنانکه روز نخست بوده‌ام بهمان صورت در آستانه خداوندی مقیم گردم.

تامس تراهرن<sup>۱</sup> تراهرن که بسال ۱۶۷۴ وفات یافته است تا اوائل قرن بیستم از نظر شعر و شاعری اشتهاری نداشت و معروفیتش در تألیف رسالات مذهبی بود. اما

در آغاز سده بیستم طلاب کنجکاو درمیانه آثار خطی موزه بریتانیا دیوانی که محتوی غزلیات و اشعار وی بود یافتند و معلوم شد که این مرد خداپرست و زاهد نیز بافتون ظریفه ناآشنا نبوده است. تراهرن فرزند کفش دوزی از اهالی هرتفردشیر<sup>۱</sup> بود و در آغاز جوانی پس از ختام تحصیلات مقدماتی بدانشگاه اکسفرود وارد شده و در ادبیات والهیات گواهی نامه گرفت و از آنجا داخل درسک روحانیون گشت و بریاست روحانی شهرستان کردنهیل<sup>۲</sup> منصوب گردید و پس از آن در خانه یکی از محبتشمان مانند ندیم و ناصح دینی موظف گشت و در پایان عمر پیشوای روحانی ناحیه تدینگتن<sup>۳</sup> بود.

تراهرن نیز مانند وان معتقد بود که او ان کودکی و بیگناهی جلوه گاه قدرت بالغه یزدانی است و آنانکه میخواستند خدا را بشناسند و در دلشان عشقی آسمانی بجنبش درآید در مسیر عوالم طفولیت باین نعمت توانند رسید و از همین روی هرچه از خامه این شاعر بر صفحه آمده مربوط بدوران کودکی و خاطرات ایام خردی خویش است. اما این توجه و پای بستی بیادبودهای ایام سلف شعر وی را از لطف و دلربائی انداخته است زیرا شاعری که از عشق و دل بستگی سخن میگوید ناگزیر باید از زبان حال و احساسات فعلی خویش نیز کلمه ای داشته باشد و هر گاه همه توجه خویش را بزمان گذشته و خاطرات آن ایام مصروف بدارد طبیعاً آثارش آن گرمی و فروختگی که لازمه اشعار غنائی است پیدا نخواهد کرد و از همین رهگذر اشعار این گوینده بنیایه آثار منشور وی نمیرسد.

اندرو مارول<sup>۴</sup> ۱۶۲۱ - ۱۶۷۸، مارول فرزند کشیشی از اهالی هل<sup>۵</sup> بود و تحصیلات عالییه خویش را در دانشگاه کمبریج بی پایان رسانید. پس از ختام تحصیلات سالی چند بمسافرت و سیاحت گذرانده و در بازگشت بانگلستان در خانواده یکی از بزرگان انگلیسی بمعلمی دختر وی گماشته شد و بیشتر آثار ادبی خویش را در همین دوره

۱- Hertfordshire

۲- Credenhill

۳- Teddington

۴- Andrew Marvell

۵- Hull

نگاشت. در سال ۱۶۵۳ مارول مانند میلتون بترجمی لاتین از طرف دولت منصوب گشت و دیری نگذشت که بنمایندگی مجلس مبعوثان انگلستان منتخب گشت و پس از آنکه بساط کرمول برچیده گشت و چارلز دوم مجدداً پادشاه کشور شد، مردم وی را بنمایندگی خویش انتخاب کردند و تا زمان مرگ خویش در همه دوره‌های پارلمانی انگلستان کرسی و کالت را نگاه داشت.

مارول همیشه مدافع آزادی بود و از مسلک سیاسی خویش در برابر همه ستمها و ناسازگاریها دست برنمیداشت چنانکه هجوهای بسیار زننده درباره شاه و درباریان ستمگر و خودسروی پرداخت.

مارول در این دوره، نخستین شاعری است که ثابت کرد شرط ابهت و شکوه شعر بهت در عرفان یا امور مذهبی نیست و هر موضوعی که شاعر را متأثر سازد بشرط آنکه از شائبه شئون و آرایش عادات بری و با روح و ذوق وی پیوسته باشد شایسته شعر فاخر تواند بود و از همین روی اشعار بسیار دلپذیر و با جلال از طبع وی در توصیف طبیعت و گل‌های باغ یا در ستایش دل‌بندی نازآلود تراوش کرده است و در هر حالی که هست این صمیمیت و هیجان در اشعار وی یافت میشود. اما در هجو کلامش زنندگی و تیزی دارد و مانند آنست که هنوز اسرار فن هجوسرائی را نیک در نیافته و مانند دریدن (که شرح وی خواهد آمد) در این هنر استاد نشده و در شکنجه آنها که موضوع هجو وی واقع میشوند لذتی سیرد. در مدح و ستایش، قدرت طبع این گوینده بسیار است چنانکه منظومه‌ای که باقتضای هراس شاعر رومی ساخته یکی از منظومات بسیار فصیح انگلیسی بشمار است.

## منتخبی از اشعار مارول

بدلیتد فاز آلود<sup>۱</sup>

اگر پهن دشت گیتی و عمر تا پایدار را آنقدر که میخواستیم بما میدادند این  
 تاز تو گناه نبود . اگر چنین میشد ممکن بود روزها بنشینیم و برای گذراندن زمان  
 وصال نقشه ها طرح کنیم . در آن صورت تو میتوانستی در کناره رود گنگ در جستجوی  
 یاقوت آبدار باشی و من در ساحل رود همبر لب بناله و شکایت بگشایم . من میتوانستم  
 ده سال پیش از طوفان نوح پیش تو اظهار عشق و دل بستگی کنم و تو اگر میخواستی  
 میتوانستی تا روز دعوت مسیح بمن پاسخ ندهی ، برای من ممکن بود که باندازه  
 تاریخ کشورهای باستانی دفتری از عشق و شیفتگی پر کنم و قرنی را تنها در ستایش  
 چشمهای تو و نگرستن بر آن پیشانی تابناک بگذرانم . برای پرستش هر پستان دو قرن  
 و برای بیان لطف اندام تو سالی هزار صرف کنم و آنگاه باقی مانده حیات مؤید را در  
 توصیف دل ناسهربان تو بگذرانم زیرا تو ای دوشیزه طناز سزاوار چنین ستایش دور  
 و دراز هستی و وصفی که در کمتر از این مدت انجام پذیر گردد شایسته عشق من  
 نیست .

اما من در پشت سر خویش صدای چرخهای گردونه مرگ را میشنوم که  
 باشتاب هر چه تمامتر هر آن نزدیکتر میشود و در جلو من دشت بیکران ابدیت و سرای  
 دیگر گسترده است . این زیبایی که مایه ناز توست دیر پای نیست و دریدن عاج  
 مانند تو فریاد دل درد مند من مدتی دیر طنین افکن نخواهد بود . روزی خواهد آمد  
 که کرمها با آنچه تو آترا از من دریغ داشتی شکم سیر کنند و شهرت تو و آرزوی من

خالک و خاکستر شوند. راست است که دل گور خاتهای بسیار خلوت و بیصداست اما تا آنجا که من میدانم در آن خانه تنگ و تارنگ دو دلبنده وفادار را مجال هم آغوشی نباشد.

پس اینک که آب و رنگ جوانی مانند شب‌نم بهاری بر گونه تو نمایان است و روح آرزومند در سراسر وجود من آتش افروخته دارد، بیا تا مانند مرغان تزاها در کنجی بنشینیم و پستان پرندگان شکاری در چشم بهم زدنی باوج فلک پرواز کنیم. از همه نیرو و لذت و شادمانی که خواستاریم گوئی ساخته و با آن بازی بپردازیم. و از دروازه زندگانی همه مسرتی را با خود بیرون بریم.

بدین کیفیت خواهی دید اینک که گردش مهر و ماه با اختیار مانیت و نمیتوانیم آنها را از حرکت باز داریم کاری خواهیم کرد که برای آنکه از ما در گزاره کردن پهنه حیات عقب نمانند در تکاپو شتاب آورند.

### آزادگان<sup>۱</sup>

تامس کریو<sup>۲</sup> ۱۵۹۴ - ۱۶۳۸ - چنانکه از تاریخ فوت این گوینده آشکار است کریو پیش از آنکه نائره جنگ داخلی در انگلستان طغیان کند و کرمول با چارلز اول بمخاصمه پردازد جهان زندگانی را بدرود گفته و از این رهگذر نمیتوان قطعاً ویرا در جرگه آزادگان یا طرفداران سلطنت وارد نمود!

اما وی از یکسوی با گوینده گان دوره خویش که عمری درازتر کردند و در انقلاب انگلستان وارد بودند دوست و از سوی دیگر روح وی با عقاید آزادگان دمساز بود و عقیده داشت که شاهی از جانب خداوند بکسان موهبت میشود و از همین روی دانشمندان او را از دسته آزادگان شمرده‌اند. وی پسر یکی از اشراف انگلستان بود و پس از پایان تحصیلات در دانشگاه اکسفورد جزو وکلای دیوان دادگستری

درآمد اما دیری نگذشت که از این شغل خسته شده بسمت نویسندگی با تفاق سفیر انگلستان بلاهه رفت و سه سال بعد بسفارت فرانسه انتقال یافت . در سال ۱۶۲۸ بملازمت مخصوص شاه منصوب گشت و تا پایان عمر همین سمت را داشت . میگویند کریو بسیار سبکسر و عیاش بوده و بتعدی و قساوت روزگار میبرده است . اما دانش و ذوق لطیف وی بر این رذائل پرده پوشی میکرد تا آنجا که بامردمی نیک نهاد و آراسته مانند جان دن وین جانسون محشور و مأنوس بوده است .

کریو نیز از سبک شعر جان دن متأثر بود اما وی همه مضامین بدیع و ابهام و دیگر اسرار هنرمندی دن را برای مقاصد بسیار ناچیز مانند رام کردن زنان طنز و عشوه گر بکار میبرد و بیخواست با لطف بیان هوسهای خویش را برآورد . از همین جهت هر گاه به بیان افکار عالی و اندیشه های رقیق میپردازد سخنش از لطف و طراوت میافتد و گفتارش بسیار عامیانه و دارج میشود و رویهم فرهنگش تاب کشیدن افکار عرفانی نمیآورد و شهرتش در ترانه ها و منظومات غنائی کوتاهی است که بسیار لطیف و دلکش و هیجان آور است .

### از اشعار کریو

#### زیبائی واقعی

آنکه گونه ای مانند برگ گل را دوست میدارد یا لپهای مانند مرجان را پرستنده است یا از چشمهائی که در درخشش و تابش مانند اختران آسمانند انتظار دارد که آتشی را که درون سینه اوست همواره فروزان بدارند خواهد دید که گردش ایام آنهمه ظواهر لطیف را فرسوده و معدوم خواهد ساخت و آن آتش نهانی نیز که کانونی دیگر نمی یابد دیر یا زود از میان خواهد رفت .

اما روحی پاک و وفادار ، فکری آسوده از مکاره ، آرزوئی کوتاه و معتدل ودلی که بادل دیگر در میزان محبت و صفا یکسان باشد آتش عشق را همواره برافروخته تواند داشت . اگر این همه نباشد نام چشم و لب و رخساره پیش من نبرید که من آنها را ارج و بهائی نمیتوانم نهاد .

سرجان سکه‌لینگ<sup>۱</sup> ۱۶۰۹ - ۱۶۴۲ وی فرزند خوانسالار دربار و از دانشجویان کمبریج است که پس از مدتی توقف در آن دانشکده بدریافت گواهی‌نامه توانائی یافت و در خدمت یکی از محترمان انگلستان به آلمان رفت و در بازگشت پایکصد نفر سپاهی که گردآورد در اسکاتلند به همراهی سلطنت طلبان برخاست و در جنگهای داخلی وارد شد. چند سال بعد بنماینده گی مجلس مبعوثان منتخب گشت و سی چون شرکت وی در توطئه نظامیان آشکار گشت در سال ۱۶۴۱ بفرانسه گریخته و مدتی در آنجا بسر برد. کم کم در نتیجه افلاس و تنگدستی در کشور بیگانه از زندگی بستوه آمده و خود را مسموم ساخت. ویرا سر دسته آزادگان سبکسر و بی پروای انگلستان می‌شمارند زیرا دوران جوانی را با فسق و فجور و قمار و معاشرت با زنان گذرانده مال پدر و دارائی اندوخته را در کمترین مدتی تلف نمود. در اشعار این گوینده بدبینی نسبت بزندگانی و نعم آن آشکار است و این طرز فکر را از جان‌دن تقلید کرده است. اما از یکسوی آنچه را از فکر و مضمون از دیگران اقتباس کرده بشکل عامیانه درسیآورد و از سوی دیگر در پرواز اندیشه بسیار کوتاه آمده هرگز برفعت مقام استاد نمیرسد و مانند آنست که خاطرش بهزل و سخریه می‌گشاید و هراندیشه بلند آسمانی را مایه ریشخند و استهزا قرار میدهد و از همین نظر هرگاه سخنی جدی از طبع وی تراوش میکند بدل فرو نمینشیند و در کلامش تأثیر نیست. در ساختن اشعار و رعایت قواعد و اصول عروض و بدیع نیز چندان مقید نیست و جز آنگاه که قطعه‌ای کوتاه میسرآید بشعر چندان دل‌بستگی نشان نمیدهد و چنانکه در منظومه مفصل خویش موسوم به «انجمن شاعران»<sup>۲</sup> اشاره میکند «در میان تمام بازیها و وسائل اشتغال خاطر شعر را کمتر از همه دوست میدارد». اما در قطعه‌های کوتاه گاهی مانند آنست که خرق عادت میکند زیرا ساخته وی در کمال زیبایی و لطف است.

۱- Sir John Suckling

۲- The Session of Poets

## از اشعار سک لینک

تشویق از یک عاشق<sup>۱</sup>

ای عاشق دلبسته ، این همه پریده رنگ ورنجور چرائی ! بگو بدانم موجب این زردی رخساره چیست؟ آنگاه که نگاه‌های خیره عاشق که در آن مهربانی و خیر محض نهفته است دل معشوق را نرم نتواند ساخت ، نگاه دشمنانه که از آن بدبینی آشکار باشد بتو خدمتی تواند کرد؟ . پس چرا رنگ روی خویش را میبازی؟

ای گناهکار جوان چرا اینقدر گنگ و بی‌زبانی؟ بگو بدانم موجب این سکوت چیست؟ آیا اگر سخنان شیرین ویرا بتو رام نکند از این خاموشی کاری ساخته است؟ پس چرا لب از گفتار فرو بسته‌ای؟

از این رفتار بپرهیز و از خویشتن شرمگین باش ، زیرا رنگ پریده و دهان فرو بسته گرهی از کار تو نمیگشاید و ویرا فریفته تو نمی‌تواند ساخت . اگر دل‌وی بی‌منت تشویق دیگران برای تو نطپد و ترا بازادی و انصراف طبع دوست نداشته باشد هیچ نیروئی را توانائی آن نیست که در وی عشق و پهای‌بستی ایجاد کند ، پس وی را رها کن و بشیطان بسپار.

رابرت هرریک<sup>۲</sup> ۱۵۹۱ - ۱۶۳۳ : هر یک از کسانی است که اگر باقتضای زمانه در سلک روحانیون درنیامده بود جزو آزادگان بشمار می‌آید . وی فرزند یکی از زرگران ثروتمند است که تحصیلات خویش را در دانشگاه کمبریج به پایان رسانیده است . پس از ختام تحصیلات بلندن بازگشت و چندی نظر بامتداعت مادی و کمالاتی که داشت در حوزه محتشانان بذله‌گوی لندن وارد شد و در دربار و مجالس رامش معروفیتی یافت .

در سال ۱۶۲۷ از دنیا و تنعمات آن دست کشیده در سلک روحانیون درآمد و پیشنهادی سپاه‌یانی را که از انگلستان بجزیره ره<sup>۳</sup> می‌رفتند پذیرفت . دو سال بعد

۱- Encouragement to a Lover

۲- Robert Herrick

۳- Rhé



بریاست روحانی ناحیه دوانشیرا انگلستان منصوب گشت اما در سال ۱۶۴۸ هجری  
که برای بازرسی در امور کلیسا تعیین گشت ویزا از جرگه روحانیون طرد کرد و تا سال  
۱۶۶۲ بیکار ماند. در این سال حکم هیئت نسخ شده و باز بمقام پیشینه خویش  
نائل آمد و تا هنگام مرگ بدان سمت منصوب بود.

هریک در هنگام تغییر حال و توجه بزهد و پرهیزکاری بر سر آن بود که لب از  
گفتار طرب انگیز فرو بندد و همه ذوق و استعداد خویش را صرف ساختن منظومه های  
دینی نماید. اما طبع پرهشور و روح قلندر وی بمعاشرت و مصاحبت با کشاورزان و  
توانگران ولایتی نمیساخت و از گفتگوی با آنان کسل میشد. ناگزیر انصراف خاطر  
را بمطالعه کتب گویندگان روزگار سلف میپرداخت و بیجهان شعرو عالم تصویرگریخت.  
چنانکه در منظومه بسیار مفصل خویش موسوم به « هسپریدا » خود را از بقایای  
رومیان هوشمند و سخن پرداز می شمارد و میخواهد مانند کاهنان رومی هر بامداد  
سرودی در ستایش ژوپیتر بسازد و با خداوند جنگ و رب النوع دریا راز و نیاز کند.  
از همین روی در عالم خیال برای خویش دلبندانی داشت و بهر یک از آن نامی می بخشید  
و در عالم آرزو میخواست بدلیستانی شیفته باشد و در سودای وی جان را در آستانه  
خداوند عشق قربانی کند.

هریک در این تفنن و خیال پرستی جانب اعتدال را نگاه میداشت و هرگز نمیگذاشت  
سبکسریهای ذوق وی در زندگانی روزانه مؤثر افتد و جز برای اشتغال خاطر و انصراف  
از نایبات ایام بکار آید، اما در همان دم که طایر فکرش در عالم دیگر پرواز میکرد  
از حقیقت زندگانی و جنبه عادی قضایا و ظاهر اشیاء و مناظر دور نبود و در سخنش  
حقایق عریان که از توجه وی بحیات مادی حکایت میکنند دیده میشود. روی پنهان  
با آنکه از تمتع محسوسات در گذشته و با احساسات نهانی سرخوش بود زادگان فکر  
خویش را پیرایه اعتیادی می پوشانید و دلبندان خیالی را از قرشتگان و کروییان انتخاب  
نمیکرد. چنانکه آنگاه که بوی پیراهن محبوبه ای را توصیف میکند، سخن از بخور

وعطرقرح انگیز مشکک و یان که در معابد میسوزانند میسراید ولی در ضمن باپی پروائی بسیار آن بوی را با « بوی سیب پخته » همانند می شمارد و آنگاه که محبوبه خیالی خویش را بلباس کاهنان معبد خداوند عشق بلبس میسازد فراموش نمیکند که جامه زبرین ویرا از پارچه گل دوزی شده آبی رنگ بسازد و هرچند ویرا در درخشندگی و فروغ از یاقوت و مرجان والاتر می شمارد در یادش هست که این دلبنده نازپرورد بسیار فربهی و تنومند است و چند غنیمت دارد .

هریک در درك لذات ظاهری بسیار شیفته است و در دیدن رنگها و استشمام روایح و شنیدن نغمه های طرب انگیز توانائی و استادی دارد ولی در ذائقه بسیار ناتوان و تشبیهاتش در این رهگذر چندان دلپذیر جلوه نمیکند . رویهم رفته در شعر هریک مانند منظومات قدمای یونانی یک نشاط پرستی صادقانه مشهود است که چون تنها مربوط بعالم تصور و پندار شاعر است و با جهان عمل مربوط و محسوس نیست در ذکر جزئیات و اوصاف هرچه مایه نشاط است بی پرده و برجسارت است . در اشعار عرفانی و مذهبی سخنش را تأثیر سخن هربرت یاوان نیست ولی سبک وی در همه حال دلپسند و ویژه خود اوست زیرا در ایراد مضامین بسیار دلکش و تشبیهات درست و استادانه و آهنگ روان بخش که در تمام منظومات وی هست کمتر شاعری بنیایه وی میرسد و در این مواهب در میان شعرای انگلستان نظیر ندارد .

### از اشعار هریک

- ۱ -

#### خطاب به دیانمه<sup>۱</sup>

ای یار شیرین ، این قدر بان دو چشم که مانند ستارگان در آسمان مینارنگ میدرخشند غره باش . از آن نیز برخوردار مبال که می بینی هر کجا دلی است اسیر تست و تو نیز از هر تعلقی آزادی . بان گیسوان پر پشت نیز که گوئی بانسهم دلباخته بازی و شوخی میکنند سرفرازی مخواه زیرا هرگاه همان یاقوتی که زینت گوشهای نرم و

نازك تست از آنجا فرو افتد تا پایان روزگار گوهری گران بها خواهد بود ولی این جهان زیبایی که تو خداوند آنی برای تو دیر پا نخواهد ماند.

~\*~

### آهنك لباس'

کوچکترین آشفستگی که در لباس دلبندهان پدید آید پیرایه محبوبان را دلربا و آماده صید اهل نظر تواند نمود: دستارچه‌ای که آزادانه و بطور بی‌اعتنائی بردوش می‌افتد، بند پیراهنی که برخلاف ترتیب باز است و بدور کمر بند نازنیشان می‌پیچد، تکه‌ای که از روی غفلت باز مانده و کنار پرنیانی را بدست نسیم می‌برد است. چین نابهنگام که در دامنی پدید آید، بند کفشی که بی‌ترتیب گره خورده و خبر از آزادی و بیقیدی پوشنده بیاورد و مرا بیش از همه هنرمندی‌های مژگان و کاردست‌آرایشگران فرینته توانند ساخت.

## فصل چهارم

### نثر نویسندگان قرن هفدهم

چنانکه در سابق گفته شد نثر انگلیسی در سده هفدهم میلادی ترقی و روانی بسیار شایانی یافت و دو تن از بزرگان دانشمندی یعنی فرانسیس بیکن و ریچارد هوکر که شرح آنها رفت پایه نثر عالمانه را مستحکم ساختند و سبکی فاخر و با هیمنه که تاب بیان مطالب فلسفی و اندیشه های بزرگ را بیاورد و در عین حال از خشکی و تجر فلسفه بکاهد و در گوش خوانندگان سنگینی ننماید پدید آوردند. این سبک ها تا چندی مورد تقلید نویسندگان بود و نثر عالمانه و بدیع رواجی بسزا داشت و تا زمان « سرتامس برون<sup>۱</sup> » و جرمی تیلر<sup>۲</sup> که ذکر آنها خواهد آمد در کار بود.

کم کم اوضاع زمانه و تحولات سیاسی و اجتماعی انگلستان بازار این سبک را کساد کرد و سبکی نو که می توان آنرا ویژه سده هیجدهم شناخت پدید آمد تا نیاز سندی های مردم را که در طرز فکر و میزان دانش و سلیقه با پیشینیان تفاوت داشتند بر آورد.

استف هال<sup>۳</sup> ۱۵۷۴ - ۱۶۵۶ - در همان اوان که دگر درام های مربوط با واسط الناس را می نگاشت جوزف هال رساله ای « بنام شرح مزایا و معایب » برشته تحریر آورد و در این رساله بتوصیف اخلاق و نمایش روحیات اشخاص بد کارونیکو کار پرداخت و از طرز بیان تئوفراتوس نویسنده یونانی که مبتکر این سبک است اقتفا کرد. تنها تفاوتی که در سبک نگارش هال با نویسنده یونانی یافت میشود این است که

۱- Sir Thomas Browne

۲- Jeremy Taylor

۳- Bishop Hall

۴- Dekker

تئوفراتوس برای اشخاص داستان اساسی که با روحیات آنان سازگار آید و نماینده اخلاق آنان باشد برمیگزیند و مثلاً پزشکی را بنام «احمق» یا «جالینوس» و سرداری را با اسم « مردافکن » یا « ناسرد » نام می‌برد ولی حال از این نام گذاری تن زده از شخصیت دادن بطبیایع و روحیات در گذشته است و همه توجهش به نمایش کردار و مرثت‌هاست چنانکه در مقاله‌ای که بعنوان « مرد متدین » نگاشته است چنین می‌نویسد :

« اگر بوی بنگری از قیافه وی دستگیرت خواهد شد که فکر وی در آن نیست که چه کاری برای وی اسکان‌پذیر است ، بلکه همه هوش و استعداد او بیان متوجه است که چه کاری را باید انجام دهد و کدام کار را ناکرده بگذارد . این مرد در زندگانی دو ناموس را مسلم داشته و بیان مطیع است : اصل نخست انصاف و عدالت محض و قانون دوم ثبات و سرعت در انجام کار است . وی لب بشکایت گشودن از ستم دیگران را برآوردن خاطر کسان ترجیح میدهد و از آن‌جهت متنفر نیست که عاقبت وخیم دارد بلکه بیشتر از آن‌روی از گناه پرهیز دارد که آنرا مایه تباهی آبرو و نیکنامی خود می‌شناسد . از درستی و سادگی بهمه کس اعتماد دارد و این نکته اغلب بضرر وی تمام میشود زیرا حیلۀ بازان و شیادان از زود باوری و اطمینان وی بکسان استفاده میکنند . در این مواقع آنگاه که حیلۀ شیادان آشکار میشود بجای آنکه از زود باوری خویش پشیمان گردد در دل بر بی‌ایمانی و ناپرهیزگاری آنان رحمت می‌آورد . او را یک دل بیش نیست و اسرار این دل‌پیش عالمیان گشاده است و رازی نهان در آن یافت نمیشود و اگر از نظر پیشرفت امور نبود هرگز فکری که اثبات آن نیازمند دلیل یا شاهد و گواه باشد بر ذهن وی نمیگذشت . »

این چند سطر همانندی سبک جزیل ویرا با سبک بیگون آشکار میسازد . اما تفاوت آنست که افکار بیگون مسلسل نیست و گاهی از فکری باندیشه‌ای دیگر

میرود و فکر حال متصل و منظم است و هر چند بیاندی و درخشندگی بیگون نمیرسد  
راهی را که میباید باتانی و تدبیر و از روی نقشه و اسلوبی است .

آنجا که سخن از عیب جوئی و خرده گیری در میان است ذهن حال وقادتر و  
ذوقش تیزتر است و در توصیف سرشت های پلید این لطف بیان هویدا است . چنانکه  
آنگاه که « جاه طلبی » را وصف میکند ، خامه در انگشت وی بطرب درمیآید و شوخ  
مشرقی میپذیرد و میگوید :

« جاه طلبی حرصی آسبخته با غرور و عطشی برای شهرت است .  
مرضی مزمن است که در عقل بروز میکند و امید و انتظاری است که بدیوانگی  
کشیده است . شخص جاه طلب از پلکان بلند و پرخطر بالا میرود و هرگز بطرز  
فرود آمدن خویش توجهی ندارد زیرا همان شهوت بالا رفتن ترس افتادن را  
در وی معدوم ساخته است » .

سرقامس اوربوری<sup>۱</sup> اوربوری از حال با مانوس تر است زیرا مانند حال همه  
علم و هنری را در نثر خویش نمی گنجاند و از مطالب عادی و معمولی گفتگو  
میکند .

وی نویسنده کتابی موسوم به « سرشت ها » می باشد و در آن بیست و یک طینت  
مختلف را هر یک در مقاله ای توصیف کرده است . تدریجاً طبع وی باینگونه توصیفات  
رغبت کرده مقالاتی دیگر بکتاب خویش منضم ساخت و از روی شوخی نگارش  
آنها بخود و چند تن از دوستان خویش منتسب نمود . اما چنانکه از مفاد این مقالات  
برمیآید شک نیست که اوربوری با پارانی که همه از صاحب نظران بوده اند در انجمنی  
که داشته اند برسبیل اشتغال خاطر و گذراندن وقت در تجزیه و سجایای اشخاص  
مبپرداخته اند و اوربوری برای همین تفنن دوستان را با خود در نگارش کتاب شرکت  
معنوی داده است .

۱- Sir Thomas Overbury

حصال و سرشت هائی را که اوربوری وصف میکند منحصر بسرشت‌های نیک و بد نیست بلکه در توصیف هر شخصی که از نظری بادیگران امتیازی داشته خامه برداشته است. چنانکه در مقالات خویش رفتار یک میزبان، یک خده‌نگار و یکتفر هنر فروش را شرح میدهد.

درباره شخص هنر فروش چنین مینگارد :

« این شخص در کوچهای که برگ‌های قانون روی آن گسترده است گام می‌نهد. بیک دست نسخه شعر خویش و بادست دیگر چوب قانون را محکم گرفته دیگران را باطاعت و پیروی از سنن مجبور می‌سازد. هرگز در وی آن جرئت و جسارت نیست که فکر کند ممکن است فعل لازمی از فاعل تجاوز کرده و بمفعول برسد. هیچگاه در زندگانی توجهی بمعنی ندارد زیرا یکباره غرق در الفاظ است. آرزو و کمال مطلوبش خرده‌گیری و انتقاد و مرشدش «تولی» است. او برای هر جمله‌ای بهائی قائل است و این بها را از روی صدا و آهنگ جمله تعیین میکند. او را هشت خدمتکار است که ادوات هشت‌گانه کلام از اسم و فعل صنعت و قید باشند و رویهم‌رفته می‌توان ویرا «جمع‌پسند» نامید چرا که همه توجهش بان است که هر کلمه‌ای را باوی بصیغه جمع در میان نهند و چندان در پی خاصیت هر کلمه نباشند...»

جان‌ارل در میان کسانی که پس از اوربوری و هال قلم بتشریح اخلاق کسان برداشته‌اند جان‌ارل از همه هوشیارتر و دقیق‌تر و جدی‌تر است بدین کیفیت که آنگاه که سخنان جدی می‌نویسد خامه وی سبک‌سر و باطیبت نیست و هرگاه باقتضای مقام در کلامش هزل یافت می‌شود جانب ادب و احترام را از کف نمیدهد. چنانکه در باب آدم پرنادیشه و صاحب‌نظر چنین مینویسد :

« مرد صاحب‌نظر در مکتب روزگار بفرا گرفتن حقایق مشغول است و کتابی

را هم که بنگارش درمیآورد جاوی همین آزمایش های وی در جهان زندگانی است. این شخص افکار و اندیشه های خویش را در گنجینه تیره و تاریک حافظه پنهان نمی سازد و با چشم بصیر آنها را در کشورها و اقالیم گوناگون پراکنده میکند و فکرش با قدمش همسفر است» .

در تعریف پکنفر جراح چنین می نویسد :

«تفاوت میان جراح و طبیب همان تفاوت بین دمل و حصبه یا اختلاف میان مردم بیمار و کسانی است که مزاجشان کاملاً سالم نیست . طبیب مانند حصبه سلامت اندرونی را متزلزل میکند و جراح مانند دمل به آزار پوست و ظاهر بدن می پردازد . این مرد همیشه از سپری شدن روزگار دلاوری و جنگ آزمائی شکوه دارد و بیاد آن ایام که همیشه داستان از چکاچاک شمشیر و نیزه میرفت آه میکشد و می پندارد وضع قانون منع جنگ های تن بتن فقط از نظر آن بوده است که قانون گذاران می خواسته اند حرفه ویرا پست و بی آبرو سازند» .

سموئل بتلر<sup>۱</sup> . در مخصمه ای که بین شاه و پارلمان در گرفت نویسنده گان خامه را برای حمله بمخالفین خویش بکار بردند و چنان شد که هر یک اخلاق و روحیات حرفا را بشکلی نادلیپسند و زننده توصیف میکردند و در آزار دشمنان عفت قلم و توجه بر راستی و حقیقت نگاری را بکتاری نهادند . سموئل بتلر در میان این نویسندگان از همه جسورتر و هتاک تر بود و در هر سخنی که بنظم یا نثر می نگاشت کسی را به نیش خرده گیری های ناروای خویش می آزد . چنانکه درباره محتشان مسرف و مقروض می گوید : اینان بمشابه شلغمند که در هیچ جزوی از اجزاء آنان جز آن مقدار که در زیر زمین نهفته است خوبی و فایده ای نیست .

در توصیف خبرچینان چنین مینگارد :

« خبرچین سوداگری خرده فروش است که کالا را به نسیه میخرد



و با بهائی بسیار ارزان بدیگران میفروشد. ستاح وی مانند چیزی و سهوه زود گذرند همیشه و باید بی درنگ آنرا بفروش رساند زیرا اگر جنس وی تازه نباشد خریدار پیدا نمیکند و مایه ضرر وی خواهد گشت. برای این مرد راست و دروغ بدون تفاوت است زیرا چون همه توجه او بتازگی خبر است راست نیز مانند دروغ بزودی پیرو کهنه میشود و همانگونه که برای رعایت از سلیقه روز لباس کم بها و پارچه های بسیار گران قیمت هر دو بکار میآید دروغ و راست نیز تا خبری تازه در جریان نیفتاده مورد پسند شنوندگان تواند بود».

### مقاله نویسان

میکی را که فرانسیس بایکون در اینگونه نگارش بدست داده بود سرمشق نویسندگان دیگر قرار گرفت. و هر کس اندیشه های خویش را بی منت تنظیم و ترتیب در مقاله ای یادداشت میکرد. گاهی این یادداشتها بصورت مجموعه (جنگ) درمیآمد که نه تنها اندیشه های نویسنده در آن ثبت میشد بلکه هر سخن یا جمله ای که از گویندگان قدیم پسند خاطر وی گشته بود مندرج میگشت. چنانکه دفتر موسوم به «کشفیات راجع بطبیعت و آدمی»<sup>۱</sup> تألیف بن جانسون از این قبیل است. در این کتاب اندیشه های گوناگون را که هر یک در دو سطر تمام میشود مطالعه میتوان نمود. جانسون در باب فنا ناپذیری طبیعت چنین مینگارد:

«تصور نمی کنم طبیعت آنقدر پیر و ناتوان شده باشد که از خلق چیزهایی که در عظمت با کار دست مردم همسنگی کند عقیم باشد. طبیعت همیشه همان است که بود و آنگاه که همه نیروی خویش را گرد آورد توانا تر از آن خواهد شد که بود. مردم ممکن است پیرتر و دانا تر شوند ولی طبیعت را حال دیگرگون نخواهد گشت».

۱- Timber or Discoveries made upon Men and Matter

**سخنان ظریف** - گذشته از کسانی که گاه گاه سخنان زیبا و اندیشه‌های گوناگون خویش را در دفتری یادداشت میکردند دیگران نیز که از سخنگوئی بهره‌ای داشتند سخنانی را که باقتضای موقع دربارهٔ مطالب مختلف بر زبان آورده بوده‌اند ثبت و ضبط میکردند و معروف‌ترین این نویسندگان جان سلدن<sup>۱</sup> است که گفتارهای خویش را بصورت کتابی «موسوم بسخنان پس از غذا» درآورده است. از آثار این نویسنده که بشغل قضا روزگار میبرد درجهٔ فضل و تبحر وی نسبت به موضوعات مربوط باجتماع و حقوق اجتماعی هویدا است و مطالعهٔ گفتار وی آدمی را باندیشه‌های ژرف راهبر است.

### از گفته‌های سلدن

راجع پیرمش - هرگاه درمطلبی شک و تردید پدید آید باید بتوانی آنچه را درمطلب یا موضوعی صدق میکند با آنچه مربوط بموضوع نیست از یکدیگر جدا کنی و آنرا بمخاطب بفهمانی. هرگز هیچ سوالی را بایک «آری» یا «نه» پاسخ نمیتوان داد. همین عدم تجزیه و انفکاک درمطالبی که باید در آن به تجزیه و تقسیم پرداخت و کلیت ندادن مطالبی که جز بطور کلی نمیتوان در آنها بحث و گفتگو کرد موجب همه اشتباهات بزرگ روزگار گشته است.

### راجع بمقام پادشاهی در انگلستان

۱ - شاه از خطا مصون است یعنی هرگز نمیتوان ویرا در مقابل خلافتی بمحاکمه کشانید. پس چه باید کرد؟

باید عریضه نوشت تا شاه در کنار آن امر کند «احقاق حق بشود» و عریضه را بشورا و دیوان دعاوی بفرستد. در آن صورت بشکایت گوش فرا خواهند داد.

بهمین شاه که از خطا مصون است کشیشی که باقرار معاصی گوش میدهد نخواهد گفت که خطا از وی مر نژده است.

۲- میان عالی‌ترین مقام کابینا و رئیس حکومت یا شاه تفاوت بسیار است. این تفاوت را از این مثل میتوان فهمید که بدانیم در کشور انگلستان هیئتی بنام اطبا موجود است و شاه ریاست عالییه این هیئت را عهده‌دار است ولی نه تنها حاکم بر آن نیست بلکه رئیس عامل آن هم نمیباشد و نمیتوان ویرا در علم و دانش بزرگترین اطبای کشور دانست.

### رابرت برتن<sup>۱</sup>

۱۵۷۷ - ۱۶۴۰

این نویسنده زبردست مؤلف کتاب بسیار بزرگی موسوم به تشریح حزن<sup>۲</sup> است که در آن مقالات و تحقیقات عالمانه، اندیشه‌های لطیف و حکایات دلپسند و توصیفات دقیق از هرمنخ ورشته‌ای مطالعه میتوان نمود و سخنان حکیمانه و لطیفه‌های شیرینی که در این کتاب مندرج است از حیث کمیت و کیفیت با همه آنچه معاصران وی رویهم نگاشته‌اند برابر است. نسبت بمؤلف این کتاب گفته لانگینوس یونانی که سبک را معرف و نماینده زباندار نویسنده میشناخت کاملاً صدق میکند. زیرا این نویسنده ذی فنون عمری را در دانشگاه اکسفرده بمطالعه کتب گوناگون پرداخت و از هر خرمی توشه‌ای گرانبها برداشت و کتاب وی شاهد مطالعات عمیق و فراوان اوست. چنانکه خود وی در دیباچه کتاب خویش بدین رنج دراز خویش اشاره میکند و میگوید:

«کاری که من بدان اقدام کرده‌ام همان است که افلاطون توصیه کرده و لیپ سیوس<sup>۳</sup> یونانی به تعهد آن توفیق یافته است و آن اینکه دانشمند نباید بنده

۱- Robert Burton

۲- The Anatomy of Melancholy

۳- Lipcius

یک فن یا معتکف در گاه یک علم باشد بلکه باید چشمش بمشاهده فراخنای دانش گشاده باشد و با هر کس که برای گزاره کردن دریای بی پایان هترقایقی آماده میکنند پاروئی بزند، از هر غذائی کام جان را تمتع بخشد و از هر ساغری جرعه‌ای بنوشد. مونتسوی فرانسوی در شرح حال ارسطو نیز بهمین نکته اشاره میکند و دانشمند یونانی و عالم هم کشور وی تورنه پوس را از همین منخ مردم ذوقنون میشناسد.

«من تهی دست ولی چیز نیستم ولی دارنده و صاحب ضیاع و عقار نیز نبوده‌ام. اگر دستگاهی بسیار محقر دارم طالب و شیفته مال دنیا نیز نیستم. همه دارائی من در برج منیروا ربه‌التوع عقل (کتابخانه) گرد آمده است. من چشم و گوش را تیز کرده‌ام تا آنچه در سراسر جهان پیش آمده، کارهای بزرگ دیگران، هنرمندی و دلاوری و مشاجرات آنان، کوشش و کشاکش آنها را در شهر و روستا بشنوم و اینهمه را دور از زحمت گران یاوه گوی و قیل و قال مجالس محاکمه فرا گیرم. من تماشاگر بازی تقدیر و پست و بلند شدن بغت و اقبال دیگرانم و یکی ماندم که در تماشاخانه‌ای نشسته و بازی دیگران و درجه توانائی آنها در انجام دادن قسمتی که بعهده آنان محول است میپردازد.

«من در این کتاب گاهی بالومیان<sup>۱</sup> لطیفه گوی روزگار کهن خندیده و گاه بامنی پوس<sup>۲</sup> شوخی و سبکسری داشته و زمانی باهرا کلی توس گریسته‌ام و بسا که در مشاهده مفاسدی که در روزگار دیده و برقع آن توانائی نداشته‌ام اندوهگین و دردمند گشته‌ام».

کتاب تشریح اندوه را دانشمندان هم زبان وی کتابی طبی و علمی شناخته‌اند که فصول و ابواب وی از روی تنظیم و ترتیب ویژه دانشمندان مرتب گشته و غرض نویسنده، بحث علمی در باب اندوه و درجه شدید آن یعنی تحولها و جنون بوده است.

۱- Minerva

۲- Lucian

۳- Menipus

اما حقیقت آنست که عنوان خولیا و جنون بهانه‌ای است که بدان وسیله برتون تاریخ طبیعی نژاد انسانی و همه اعمال بشر را از تشکیل جمعیت‌ها و اقوام و نام برشته تحریر در آورد زیرا میگوید: کیست که از هر طایفه و نژادی که هست احسب و خولیائی و دیوانه باشد و جنون وی بنوعی در اعمال وی آشکار نگردد؟

برتون وجود همین مرض را در جماعات و مللی نیز قائل است و میگوید:

کشورها، نواحی بزرگ، و تشکیلات سیاسی و اجتماعی بشر همه استعداد ابتلای باین مرض را دارند. زیرا اگر مردمی را مشاهده کنید که بایکدیگر باادب و احترام رفتار کنند، فرمان خداوندی را اطاعت نمایند و از حکم زمانداران سرپیچی نداشته باشند، همه انصاف طلب، صلح جوی، آرام، توانگر، سعادتمند، و مرفه باشند باصفا و آرامش زندگی کنند، فراخنای کشورشان مزروع و بناهای مجلل و کاخهای بزرگ در همه جا پرداخته باشد. و تار و توضع و سادگی در رفتار و کردارشان مشهود گردد. چنانکه ایتالیا در زمان اوگوستوس امپراطور روم چنین بود و امروز نیز کشور چین همینطور است، این چنین کشوری از مرض جنون آسوده است. اما اگر مشاهده کنید که در کشوری عدم رضایت حکمفرماست. مردم از اوضاع شکایت دارند، فقر، وحشیگری، گدائی، امراض مسری، جنگ، طغیان و آشوب، انقلاب، تنبلی، تن پروری و شکم خوارگی بر آن مسلط است. زمین‌های کشور همه غیر مزروع افتاده، آبها سرداب شده، جنگل‌ها از حیز ارتفاع افتاده، شهرها ویران و انباشته از پلیدی، قریه‌ها خالی از سکنه مانده است و مردم همه زشت‌روی و بدطینت و نسبت بیکدیگر متعدی و جاپرند، آن کشور ناگزیر مریض و جنون و خولیائی است. بدنش از سلامت افتاده و ضعیف و رنجور گشته است و بدرمان کاملی که ماده مرض را قلع کند نیازمند است.»

جهانی را که برتون طالب آنست و در دیباچه بسیار مفصل خویش آن را توصیف میکند عالمی است که از ناسازگاریها و خولیاها آسوده باشد. میخواهد این

جهان مانند اوتاپیای توماس مور دارای حکومت سلطنتی باشد و قوانین پیچیده و مبهم و مفصل دست مردم را در کارها نه‌بندد ولی آنچه بنام قانون در آنجا وضع میشود بدون اندک تغییر و استثنائی اجرا شود و شور و مذاقه در کارها بدست اشراف باشد که برخی از خانواده‌های کهن سال باشند و برخی را مردم کشور بنام طبقه ممتاز انتخاب کنند و برخی دیگر را از نظر هنرمندی و دانش به عضویت مجلس اعیان برگزینند

پس از آنکه سازمان این چنین جهانی را درست میکند به تشریح امراض و رنجوریهای طاری بر نوع انسانی و کشورها میپردازد. در بخش دوم کتاب امراض و علائم و آثار و خصوصیات و درمان آنها را با شرح و بسط هرچه تمامتر توصیف میکند و در بخش سوم برای هر یک از امراض شواهد و حکایاتی از تاریخ قدیم و معاصر ذکر مینماید و آلام تالی بر هر یک از این رنجوریها را بر می‌شمارد، نسبت به مرض خولیا که جان کلام اوست توجهش بیشتر است و این مرض را بچند بخش منقسم کرده خولیای عشق و خولیای مذهب و دیگر اقسام جنون را جداگانه و بتفصیل تشریح و توصیف مینماید.

هراسر این کتاب از اقوال دانشمندان گیتی آکنده و نماینده احاطه کامل وی بکتاب قلم‌های یونانی و رومی و دیگر کشورهاست و ثابت میکند که این مرد متبحر چنانکه گفته است سالها مقیم کتابخانه معروف «بدلیان» اکسفرد بوده و دقیقه‌ای از اوقات زندگانی را بیهوده نگذرانیده است.

برتون را بواقعی میتوان نخستین انسان‌شناس انگلستان دانست زیرا در کلیه اعمال و اطوار انسانی از خوب و بد دقت کرده و هر خصلت و رفتاری را مورد توجه خویش قرار داده در شرح و توصیف خصال و سرشت‌ها یا بیان خصوصیات اشخاص از دیگر نویسندگان هم عصر خویش گرو برده و با ذوقی سرشار و دانشی فراوان و

لطف بیانی کم نظیر همه اندیشه های فلسفی خویش را در کتاب خود گنجائیده است . کتاب برتون تا اواخر قرن هیجدهم مورد علاقه شعرا و سخن گستران انگلستان بود و کمتر شاعر و نویسنده ایست که در آثار خویش چیزی به مؤلف دانشمند این کتاب مدیون نباشد ، چنانکه چارلز لمب از مطالب و طرز تعبیر و سبک برتون اقتباس بسیار کرده و کیتز شاعر مشهور در آغاز قرن نوزدهم نقشه داستان منظوم خویش موسوم به لامیا<sup>۱</sup> را از این کتاب برداشته و دیگر شعرا و نویسندگان نیز کم و بیش از این خرمین اطلاعات خوشه چینی ها کرده اند .

### سرتامس برون<sup>۲</sup>

۱۶۸۲ - ۱۶۰۵

در سال ۱۶۴۳ که میلتون باخامه توانا و جسور خویش بنگارش رسالاتی در باب طرز حکومت سپرداخت کتابی موسوم به « مذهب خانواده مدیسی<sup>۳</sup> » بدون اجازه ناظرین کتب در انگلستان انتشار یافت و پس از مدتی معلوم شد مؤلف این کتاب دکتر تامس برون از پزشکان مشهور شهر نارویچ انگلستان است . این نویسنده در لندن تولد یافته و تحصیلات خویش را در مدرسه وینچستر<sup>۴</sup> و دانشگاه اکسفرده پایان رسانیده و سالها در نقاط مختلفه انگلستان بشغل طبابت پرداخته بود . در سالی که بانتشار این کتاب اقدام کرد از گردش طولانی اروپا بازگشته و پس از اختیار عیال در نارویچ رحل اقامت افکنده بود . برون در شهر نارویچ بعداقت طبی و دانشمندی مشهور بود و از شگفتی ها آنکه در سال ۱۶۶۴ در انگلستان کسی را بجرم جادوگری بمحاكمه کشیدند و مسئله سحر و جادو میان مردم و دانشمندان انگلستان مورد بحث و مشاجره قرار گرفت و برون بی پروا اظهار داشت که با اعتقاد وی سحر حقیقت دارد و جزو فنون بشمار می آید .

۱- Lamia

۲- Sir Thomas Browne

۳- Religio Medici

۴- Winchester

کارهای نثری برون متعدد است و در میان آنها کتاب مذهب مدیسی از همه معروفتر است. در سال ۱۶۴۶ کتاب بسیار مفصلی بنام اشتباهات عوام<sup>۱</sup> انتشار یافت و بسال ۱۶۵۹ کتاب ظروف زیر خاکی و باغ سیروس<sup>۲</sup> و چند رساله دیگر از طبع خارج شد و چندی بعد کتاب قطوری را که مجموعه آثار پراکنده وی میباشد منتشر ساخت. برون نیز مانند برتون و میلتون از مردم بسیار دانشمند و آگاه زمان خویش بود و این عمق اطلاع از آثار گوناگون وی هویدا است. این دانشمند اگرچه از سلطنت طلبان بود اما در مشاجرات زمان خویش وارد نشده زندگانی را بمطالعه و تحقیق و شفای دردسندان و معاشرت با یاران بکدل و خانواده خویش صرف کرد. با اینهمه دیدگان بصیرش مراقب اوضاع و جریان وقایع روزگار بود. کتاب ظروف زیر خاکی وی از توجه و علاقه وی بتاریخ قدیم و ذوق سرشارش حکایت میکند و رویهم میتوان ویرا حکیمی دانست که شیفته آموختن همه علم و هنری است اما بدان شرط که دانش ویرا بوصول به حقیقت و شناختن راز آفرینش راهبر شود و مشعل فروزان علم آتش خودبینی و هواپرستی را در وی بسوزاند.

از لحاظ عقاید دینی برون با شرب پیوریتن ها که هر مجسمه و نقاشی و هر گونه آرایشی را که در کلیساها بود میبردند مخالف بود و ایمان را امری قلبی میدانست و میگفت هرگز نباید کسی را با زور و فشار بترك عقیده قلبی و قبول ایمان تازه وادار ساخت و باید نسبت به همه ادیان و مذاهب و مشربها مدارا کرد و جنگ هفتاد و دو ملت را مایه دور ماندن از سر منزل حقیقت دانست. کتاب مذهب مدیسی وی نمونه بارز این شرح صدر و تحمل و بردباری اوست. نویسنده در این کتاب از یکسو بشرح احوال خویش پرداخته عقیده و مذهب خویش را بیان میکند و از سوی دیگر نسبت بکلیه مذاهب بمشرب اهل عرفان سخن میراند. در باب شخص خویش چنین مینگارد:

۱- Pseudodoxia Epidemica or Vulgar Errors

۲- Hidrothia , Urne Buriall, together with The Garden of Cyrus



« اما زندگانی من ، باید گفت که تمام این می مالی که بر سر من گذشته یک نوع معجزه یا خرق عادت است . اگر شرح این حیات را بتکارش در آورم بجای اینکه بتاریخ زندگانی شباهتی پیدا کند بمنظومه مفصلی مانند خواهد بود وبگوش مردم عادی داستانهائی که در این زندگانی برای من پیش آمده افسانه خواهد آمد . من این جهان را چنانکه دیگران گفته اند کاروانسرائی دو در میدانم بلکه آنرا بمثابة بیمارستانی میدانم که مردم را برای زندگی در آنجا نمی پذیرند بلکه غرض از ورود در آن اینست که آنها را برای مردن حاضر کنند . اما جهانی را که من برای سیر و سیاحت برگزیده ام جهان دل خویش است و من یروانی که در کالبد من جای گرفته متوجهم و از جهان خارج یا عالم اثیر مگر در آن هنگام که برای رفع خستگی وانصراف فکر بدان وارد میشوم خبرم نیست . طبیعت بمن میگوید که خداوند تو را مانند خویش ساخته و همه آن وحی ها را که در کتب آسمانی به پیمبران نازل کرده در این روح وارد ساخته است . کسی که این قدر از سر آفرینش آگاهی نداشته باشد هنوز دیباچه کتاب زندگانی را نخوانده و به القبای حیات آشنا نشده است . اگر بگویم من نیز بسان دیگران خوش و راضیم غرضم آن نیست که بچب ذات کسان حمله کرده باشم . راستی اینست که من باین زندگانی قانع و شاکرم و چرا باید خداوند را زحمت دهم که باین مقدار شادی دیگری بیفزاید ؟ سعادت حقیقی همین است که من دارم و بآن شادمانم . من این حیات را خواب شیرینی یافته ام و بر رویاهای دلپذیر جهان تصور و پندار همان قدر دل دو برم میگشاید که دیگران از مسرات جهان مادی و حقایق عریان محظوظ میشوند . »

دویاب نخست این کتاب حاوی مقالات مختلفی است که چندان بایکدیگر ارتباطی ندارد و همه از عمق اطلاع و ژرفی اندیشه وی حکایت میکند و بدان میماند که نویسنده خواسته است بخشی از دانش اندوخته خویش را از گنجینه حافظه خالی کند و توجهی به تسلسل و ارتباط مطالب بایکدیگر نداشته است . نقشه نویسنده اینست که هر یک از خصایل و سجایای خویش را مورد بازرسی قرار میدهد و درباره

عواطف و هیجانهای روحانی خویش با لطف بیانی بسیار دل‌انگیز و دقتی دانشمندانه به تجزیه و تشریح می‌پردازد و مانند بحر پیمایان آزموده دریای بی‌پایان روح خویش را گزاره میکند و از کرانه‌های دور افتاده وی خبر می‌گیرد.

موضوع کتاب «اشتباهات عوام» بیشتر از همه آثار این نویسنده جالب توجه معاصرین وی گشت. در این کتاب که مفصل‌ترین کتب اوست، سبک روان و دلپذیر وی هویدا است، اما طائر بلند پرواز اندیشه وی در این مورد چندان اوج نگرفته و در آسمان معانی و افکار میر نمی‌کند بلکه بیشتر بر فراز زمین و مجاورت با عالم مادی در گشت و گذار است.

سبب تألیف کتاب «ظروف زیرخاکی و بوستان سیروس» آن بود که در روزگار برون کوزه سفالی و استخوانهائی متعلق به یکی از ادوار ماقبل تاریخی پیدا شده بود، این موضوع برون را برانگیخت تا کتابی در بی‌ثباتی روزگار و فناپذیری شهرت آدمی بنگارد. نظر با اهمیت موضوع خامه برون نیز در نگارش این کتاب روانی و عظمتی مخصوص پیدا میکند و عباراتی رشیق و شیوا بر صفحه رقم می‌زنند. قطعه ذیل نمونه‌ای از این سبک شیوا و فصیح اوست:

«این عظام رسمیه بیش از شهرت نامداران این روزگار در جهان مانده و در یک گز زیرخاک و در میان ظرفی سفالی برجای و از اینهمه کاخ‌های مجلل و باشکوهی که بر فراز وی برپا کرده‌اند سالمتر است و سم‌ستوران جهانگشایان سه بار در قرون مختلف بر آن گذشته و بر معدوم ساختن آن بوفیق نیافته است. کدام خدوند اورنگ و تخت شهریاری است که بتواند با این استخوانهائی کهنه در بقا دعوی همسنگی نماید و با گشادگی خاطر نگوید که این همه اسناد عظمت و بزرگواری را از من بگیرد و بجای آن استخوانی بمن بدهد که در برابر گزند ایام فرسوده نگردد؟

روزگار که هر شهرت و عظمتی را کهنه میکند و در تبدیل همه چیز بخاک توانا و چیره‌دست است این استخوانهائی گمنام را بخشیده و آنها را از فنا و تباهی آزاد ساخته است. پس دل‌بستگی به بناهای محکم و استوار برای حفظ نام و شهرت کاری بی‌هوده

و ناسودمند است چرا که همان گمنامی مایه دوام و ناشناسی موجب بقا و خلود آدمی است.

پس زندگی حقیقی در آن است که از آنچه هستیم خویشتن را برتر نخواهیم و این امر را نه تنها باید در جهان آرزو و طلبکار بود بلکه باید بدان ایمان داشت. خفتن در زیر سقف کلیسا و فروشدن در ریگ‌های صحرای مصر یکسان است. لطف حیات در آن است که هر چه پیش آید خود را بدان انس و آمیزش دهیم و دو ذرع زمین را که برای جسد ما می‌کنند با سردابی بزرگ که توانگران برای خویش فراهم می‌سازند تفاوت ننهیم.

سبک نثری برون از نظر توجه مخصوصی که بزبان لاتین و پیروی از طرز جمله بندی آن زبان میکند با سبک میلتون و هوکر شبیه است و تفاوتی که دارد اینست که میلتون و هوکر در اقتضای از نحو لاتین جمله های خویش را پیچیده و دشوار می‌ساختند و یک نحو و قار و تانی که ملازم کلام معقد است پدید می‌آوردند تا با منظوری که داشتند سازگار شود ولی برون از آن تعقید و دشواری آسوده است و چون افکارش روان تر و ذوقش تیزتر و باهیجان تر است در سبک وی پکنوع تنقیحی است که با فکر روشنش هم آهنگی میکند و هر چند گاهی کلمات دشوار لاتینی را در جمله بکار میبرد و گاه کلماتی تازه از ریشه های لاتین برمیگزیند باز کلامش روان و قابل فهم است. زیرا انتخاب این کلمات نو بیشتر بمنظور آن است که مفهومی تازه را بدان وسیله بدیگران برساند و استعمال کلمات قدیمه که معنی و مفهوم آن از کثرت استعمال معروف و مشهور گشته نیازمندیهای ویرا بر طرف نمیتواند ساخت. برون را در این هنر میتوان در میان نویسندگان انگلیس بی نظیر دانست.

### نویسندگان روحانی

جرمی تیلر ۱۶۱۳ - ۱۶۶۷ این خداپرست دانشمند با ریچارد هوکر در

عظمت بیان و قدرت گفتار همسنگ است ریچارد هوکر چنانکه شرح وی رفت متفکری زبردست و فیلسوفی بزرگ بود اما تیلر سخن رانی بسیار پرهیجان و نویسنده‌ای پیره دست بود که تیات درون و انقلابات روحانی خویش را با خامه‌ای توانا برای راهنمایی مردم می‌نگاشت و آنان را بتقوی و عفاف و پرهیزکاری دعوت می‌نمود.

تیلر از کشیشان طرفدار سلطنت بود که در دوره اقتدار چارلز اول بمناسبت مواعظ بسیار بلیغی که میکرد مورد توجه اسقف لود<sup>۱</sup> رئیس روحانی انگلستان واقع شده به پیشنمازی کلیسای کنتز بوی منصوب گردید. همینکه آفتاب پخت آن پادشاه غروب کرد تیلر بناحیه ویلز گریخته در آنجا منزوی گشت و به نگارش کتب و رسالات همت گماشت. هنگام یازگشت چارلز دوم ویرا باز خواندند و ریاست روحانی چند ناحیه مهم انگلستان بوی مفوض گشت و تا پایان عمر بارشاد خلایق پرداخت.

آثار این دانشمند بزرگ بسیار زیاد است و مجموعه‌های متعددی از مواعظ و خطب و رسالات از وی گرد گشته است و در میان این آثار رساله «موسوم» «بقانون و مراسم زندگانی با تقوی»<sup>۲</sup> و «قانون و رسوم مرگ با تقوی»<sup>۳</sup> و آداب و شرائط رفاقت<sup>۴</sup> از همه معروفتر است.

در این آثار نه تنها سبک جزیل و معرک و ساده تیلر ما را به خویشن مجذوب میکند بلکه رقت عواطف و ناز کدلی و همدردی و معرفت وی بالام و مصائب باطنی آدمی از سطور چکیده خامه وی هویدا است و هر سخنی که میگوید یگراست بردل شنونده فرو مینشیند زیرا از دل برخاسته و هیچگونه غل و غشی در آن نیست. در فلسفه و حکمت عقایدش پیچیده و مانند سایر معاصران غیر منطقی و پراز جدل و مغالطه است. اما آنگاه که سخن از احساسات نهانی میگوید در کلماتش تأثیر و قدرتی عجیب است. در رساله‌ای که در باب زندگانی و مرگ نگاشته و آدمی را بعفت و قناعت و عدل و خیرات میخواند این قدرت تأثیر بسیار بارز است. در نگارش ادعیه کمتر کسی بیایه وی

۱- Laud

۲- The Rules and Exercises of Holy Living

۳- The Rules and Exercises of Holy Dying

۴- The Measures and Offices of Freindship

میرسد و آن سحر کلام را دارد. دعای ذیل نمونه این لطف بیان اوست :

«ای خدای لایزال ، توئی که بی شریک بر جهانیان حکمفرمایی میکنی ، روز جنگ و هنگام پاداش و مکافات برتر از فرمان تو فرمائی نیست. توئی که با علم الهی و قدرت ایزدی و مشیت خداوندی خویش فتح و شکست را مقرر میکنی ، رأی و تدبیر آدمیان را بصواب راهبری و جهان را به پیروزی و صلح و سلامت فرمان میدهی . خداوندا بر ما بیخشای و نور الهی را از ما برستاب و بر این کشور رحم فرمائی و بار دیگر سکون و آرامش را بر ما بازگردان. تو بر حال ما واقفی که جنگ و خونریزی بر ما روی آور گشته و ما را معذب ساخته است ، هر چند ما در برابر عدل تو تسلیم محضیم و حکمت را بجان و دل پذیرفتاریم اما تو با ما بعدل خویش معامله فرمائی و ما را بفضل خویش بنواز. بر بدبختی و تیره روزی ما رحمت آر و استغاثه های ما را بسمع قبول پذیر و در برابر بیماری ها و گزند های روزگار شفای عاجل کرم فرمائی. خداوندا مقدر فرمائی که طرفداران حق شرمسار بمانند و خرد مردم تیرگی پذیرد ، سپاه عدل ستهزم شوند ، ایمان و عبادت را مانع آیند ، دانش را بی ارج و بها خواهند و همه فضایل و زیور های روحانی را از ما بگیرند و ما را از باران رحمت تو که بر این کشور می بارد و عیوب و نواقص ما را اصلاح می نماید و چراغ دانش و ایمان را برای ما فروزان میدارد نویسد سازند - آمین» .

زبان تیلر بسیار فصیح و ساده است و در سخنش کلمه یا جمله پیچیده و دشوار بندرت یافت میشود ، و جز بر سبیل اتفاق جمله های لاتینی و گفته های قدما را در متن عبارت خویش نمی گنجاند. گاهی ذوق لطیف و شاعرانه وی زمام اختیار را از کف وی بیرون میبرد و افکارش را مشوش میسازد اما این مواقع بسیار نادر است. از طرف دیگر چنانکه گفته شد تیلر آدمیان را بوقار و سکون و آرامش موعظه میکند اما در هنگام ادای موعظه خود روحی پرهیجان و منقلب دارد و حاضر وی مجذوب موضوع بحث میگردد ، گاهی نیز ذکر تشبیهی ساده ویرا بخیاال پرستی میکشاند و در توصیف آن راه مقابله می پیماید چنانکه این معنی در جمله ذیل آشکار است :

من سرخ گل‌هائی را دیده‌ام که تازه برشاخ شکفته و نخستین بار برجهان لبخند زده‌اند. در آغاز بطراوت بامداد بهاری و از شب‌نم آسمانی لبریز بوده‌اند ولی همینکه نسیم گستاخ بر رخ آن‌ها رخ نهاده و پرده شرم آنان را دریده و پیرایه‌های جوانی و دوشیزگی را از آنان باز گرفته است رخسارشان سیاهی گرفته نحیف و لرزان ورنجور گشته‌اند و پیری و هزال بر آن‌ها روی آورده است؛ ناگزیر سرخم کرده و برشاخ افسرده‌اند و همینکه شب فراز آمده است هرگی چند از آنان فرو ریخته و همه زیبایی آنان از میان رفته در جرگه علفهای هرزه درآمده‌اند. زنان و مردان نیز چنین هستند.

**تامس فولر**<sup>۱</sup> (۱۶۰۸ - ۱۶۶۱) فولر نیز مانند تیلر از کشیشان طرفدار سلطنت بود و در مجلس و عیش گروه بسیار گرد می‌آمدند و خود وی نیز در دانش قوی دست بود اما لطف ذوق و سحر کلامش به پای تیلر نمی‌رسید و اطلاعاتش از روی اسلوب منظمی نبود یعنی آنچه دلش آرزو میکرد می‌آموخت و در پی فهم اسرار علوم بود که خاطرش بدان رغبت نمی‌کرد نمی‌رفت. در بیست و سه سالگی از دانشگاه کمبریج گواهی‌نامه گرفت و در سلک روحانیون درآمد. در منازعه بین سلطنت‌طلبان و طرفداران کرومول معتقد با اصلاح و رفع نقار بود و در مواعظ خویش برای پیشرفت این عقیده پائشاری بسیار کرد. و چون بانجام دادن این منظور توفیق نیافت و بساط سلطنت چارلز اول بر چیده گشت با کسفر پناهنده شد و از آنجا بشهر اگزتر<sup>۲</sup> گریخت اما این شهر نیز بجمهوریخواهان تسلیم گشت و فولر ناچار باندن رفت. در پایتخت، حکومت کرومول بوی اجازه و وعظ داد و مرد مستقی تا یکسال پس از استقرار سلطنت بوعظ و ارشاد پرداخت تا پیمانۀ عمرش لبریز گشت. از کارهای معروف فولر یکی کتاب تاریخ «جنگهای مقدس»<sup>۳</sup> و دیگر کتاب «حکومت باقی و فانی»<sup>۴</sup> و کتاب افکار نیک در روزگار بد<sup>۵</sup> است که از همه مشهورتر و بیشتر مورد توجه قرار گرفت. کمی بعد کتابی در تاریخ و جغرافیای

۱- Thomas Fuller      ۲- Exeter      ۳- The Historie of Hcly Warre

۴- The Holy State and the Profane State

۵- Good Thoughts in Bad Times

فلسطین بنگاشت. در سال ۱۶۵۵ کتاب تاریخ کلیسای انگلستان را که تاریخچه پیشرفت مسیحیت از میلاد مسیح تا سال ۱۶۴۸ است انتشار داد. در سال ۱۶۶۲ کتاب قطور و مفصل خویش موسوم به بزرگان انگلستان را منتشر ساخت و این کتاب شاهکار وی بشمار میرود. مواعظ و خطب و رسالات متعددی نیز از این دانشمند بیادگار مانده و پس از وی بدون گشته است.

آثار فولر از نظر اطلاعات مستند امروز مورد توجه شاگردان مکتب ادبیات نیست و تنها از نظر لطف ادبی و سبک ویژه وی مورد مطالعه قرار میگیرد و کتاب «بزرگان انگلستان» وی نمونه بارز این سبک و طرز بیان است. فولر میخواست در این کتاب تاریخچه همه بزرگان آن کشور را شهر بشهر بنگارد ولی در ضمن تعهد این مهم اطلاعات و تجربیات و مشاهدات خویش را هر جا فرصت میکند و کوچکترین سوجبی پیش سیاید در آن کتاب می گنجانند. گاهی نیز مزاح را با سخنان جدی درهم میآمیزد و در ضمن بیان مطالب فلسفی و مهم مطالب سبک مایه و خنده آمیز را پیش میکشد و این طرز نگارش گاهی که سخن از جهان اعتیادی در گذشته مربوط بعوالم سلکوتی میشود مایه تنفر خواننده میشود و صنایع لفظی بر لطف معنی و دقت اندیشه وی حجاب میگردد. قطعه کوتاه زیر راجع به «موم» که بمناسبتی در کتاب بزرگان انگلستان نگاشته نمونه سبک اوست:

موم - موم ظرفی است که در آن عسل نهاده اند. این ماده طبعاً زرد رنگ است اما دست هنرمند بشر آنرا برنگ سفید و سرخ یا سبز در میآورد. رنگ سبز در نظر من از همه الوان دلپذیرتر است خاصه آنگاه که در پائین اسناد رسمی نهاده میشود، موم در شب و روز سودمند و زیباست؛ در شب بما نور می بخشد. پرتوش از هر پرتوی ملایمتر، بویش از هر بوی لطیف تر و جسمش از هر جسم نرم تر است. درد یوان داد گستری از آن فایده بر میگیرند و پزشکان آنرا نافع می یابند چرا که علاج بسیاری از امراض

مانند دمل است. از اینهمه گذشته البسه‌ای که ما را از باران حفظ میکند با این ماده بسیار سودمند ساخته شده است.

ایزاک والتون<sup>۱</sup> ۱۵۹۳ - ۱۶۸۴ - والتون سوداگری از اهالی لندن است که کتاب ماهیگیر ماهر<sup>۲</sup> و شرح حال پنج تن از عرفای بزرگ انگلستان یعنی جان دن و واتون<sup>۳</sup> و هوکر و هربرت و دکتر رابرت ساندerson<sup>۴</sup> را که همه از دوستان یکرنگ وی بوده‌اند پرشته تحریر کشیده است. این مرد طبعی بهربان ودلی پاک و ساده داشت و همه این مهربانی و سادگی که در آثار وی هویدا است ویرا در جرگه نویسندگان انگلستان، مشخص و ممتاز ساخته است کتاب « ماهیگیر ماهر » وی در ردیف شاهکارهای نثر ساده انگلیسی درآمده است، زیرا انشاء آن روان و مطالب مندرجه آن روح رامیگشاید و سخنانی که دربارهٔ رحم و اشفاق در آن خواننده میشود آدمی را مجذوب میسازد. در شرح احوال بزرگان سبک وی فصاحت و ابهتی دیگر می‌پذیرد و با آنکه نسبت بهمه آن عرفا دلش از محبت لبریز است باز در بحث روحیات آنان و نشان دادن خوب و بد کردارشان خودداری ندارد. در کتاب ماهیگیر قطعه‌ای راجع بزندگان ماهیگیران است که تا امروز هزاران بار نقل شده و زبانزد گشته است زیرا هم نماینده سبک روان و هم آئینه روحیات شخص اوست. آن قطعه اینست :

پر شما پوشیده نباشد که این طرز ماهیگیری یعنی انداختن قلاب در آب و نشستن در کنار رود مانند آنست که سرپایه‌ای را بکسی قرض دهند زیرا در هر دو صورت بدون آنکه زحمتی کشیده شود سودی عاید میشود : تو قلاب را در آب میاندازی و می‌خواهی یا بکار مسرت بخش دیگر سپردازی و ما نیز در این ساعت چنین کرده‌ایم و مانند ویرژیل که در کنار درخت برای آسایش می‌نشست ما نیز در کنار این رود آسوده نشستهایم. ای شاگرد ساده دل من : بدان که هیچ زندگانی مانند زندگانی ماهیگیر قانع، شیرین و مسرت بخش نیست زیرا آنگاه که وکیلان در کار فرو

۱- Izaak Walton

۲- The Compleat Angler

۳- Wotton

۴- Robert Sanderson



رفته اند و سیاستمداران در پی کشف یا تهیه توطئه‌ای هستند ما در کنار این رود در میان گل‌های تشینیم و باوای مرغان گوش فرا داده از این خاموشی مطلق که بر این آب نقره قام حکم فرماست و باین آهستگی از پیش روی ما میگذرد بهره برمیگیریم. راستی اینست که میتوان درباره ماهیگیری همان سخنی را گفت که دکتر بلوگر درباره تود فرمود و آن چنین بود که گفت: شک نیست که ایزد منان میوه بهتر از تود میتواند بیافریند اما شک نیست که چنان میوه‌ای نیافرید. من نیز اگر درست فهمیده باشم خداوند هرگز وسیله اشتغالی آرامتر و بیگناهاانه تر و دلپذیرتر از ماهیگیری خلق نفرموده است.